

تشدید در زبان فارسی

علی اشرف صادقی

«تشدید» در لغت عربی به معنی «شدت بخشیدن» و «تقویت کردن» است و در اصطلاح مکرر کردن صامت یک ریشه فعلی و مشتقات آن، غالباً به منظور نشان دادن مبالغه و تکرار آن عمل است. مثلاً «کَسَرَ» به معنی «شکست» و «خُرد کرد»، و «کَسَّرَ» به معنی «ریزریز کرد»، و «شَبَّتَ» به معنی «زد»، و «شَبَّتَ» به معنی «بسیار زد» است. در صیغه مبالغه نیز همین معنی شدت و تکرار وجود دارد؛ «بَنَّا» یعنی «کسی که زیاد بنا می‌کند» و «فَرَّأ» یعنی «کسی که بسیار و زود می‌گریزد». بنابراین تشدید در این زبان یک مقوله صرفی-واجی (morpho-phonemic) است. صرفی است، زیرا فعل را از ثلاثی مجرد به ثلاثی مزید می‌برد که صرف صیغه‌های آن با صرف صیغه‌های مجرد آن متفاوت است و جنبه یا نمود (aspect) فعل را از حالت ساده به مشدد (intensive) بدل می‌کند. واجی است، زیرا صرف تکرار واج موجب تمایز معنایی می‌شود.

در زبان فارسی تشدید به این معنی وجود ندارد و کلمات نسبتاً معدودی که در آن با تشدید تلفظ می‌شوند به دلایل دیگری مشدد شده‌اند. به همین دلیل قلت کلمات مشدد در فارسی عده‌ای از مؤلفان قدیم معتقد بوده‌اند که در این زبان تشدید اساساً حاصل ادغام دو حرف (واج) است که معمولاً در پایان و آغاز دو کلمه مجاور صورت

می‌گیرد. شمس قیس می‌گوید: «باید که هر حرف که مشدد گردانند در آن شائبه ادغامی تصور توان کرد و آن در سه موضع باشد: یکی در حرف راء که مکرر در لفظ می‌آید و بدان سبب گویی دو حرف است. پس تشدید بر حرف راء ناخوش نیاید، چنان‌که: شعر
فلک در سایه پر حواصل زمین را پر طوطی کرد حاصل

و یکی در کلماتی که آخر آن حرفی غیرملفوظ باشد، چون دو و تو و نی [= نه] و کی [= که] و سه و بسته و رسته و مانند آن که حرکات ماقبل این واو و یاء و ها را به مابعد آن پیوندند تا تشدید متولد شود و آن بدل این حروف باشد، چنان‌که: شعر
دو ماه شد ای دوست که تو هجر گزیدی

و یکی در عطف یا در اضافه، چنان‌که: شعر

من و توایم نگارا که عشق و خوبی را ز نعت لیلی و مجنون برون بریم همی
که چون واو عطف صریح در لفظ نمی‌آرند، ماقبل آن را مضموم می‌گردانند و در مابعد آن می‌پیوندند. اگر در این موضع تشدید آرنند هم شایبه ادغامی باشد، و در اضافه، چنان‌که: شعر

در ظلال جاه تو آرایشی دارد بشر در جمال عدل تو آسایشی دارد جهان

برای آنکه صیغت اضافه در لغت پارسی جز به تحریک آخر کلمه مضاف درست نیاید، چنان‌که یار من و کار دوست. و هر کلمه که متحرک‌الآخر باشد در این لغت مستلزم حرفی ساکن است، اگر در لفظ آید و نیاید، چنان‌که در تو و دو و نه و سه و گفته و رسته باز نمودیم. پس بدین سبب میان کلمه مضاف و کلمه مضاف‌الیه شایبه ادغامی پدید آید و از این جهت تشدید در اول کلمه مضاف‌الیه ناخوش نمی‌آید. و جز در این سه موضع مشدد گردانیدن حروف ناپسندیده است. و همچنین اظهار واو دو و تو^۱ از زیادات شعر است، چه در صحیح لغت دری آن واوات ملفوظ نیست.» (شمس قیس ۱۳۳۸، ص ۳۰۲ - ۳۰۴)

نصیرالدین طوسی نیز در معیار الأشعار مطلبی نظیر مطلب فوق آورده است، به این صورت: «بدان که تشدید در فارسی در دو موضع آورند: یکی در اصل کلمه، چنان‌که در لفظ غرته و بُران گویند؛ و دیگر آنکه میان دو کلمه افتد، چنان‌که در حرف اول از

۱. یعنی کشیده تلفظ کردن مصوت این دو کلمه.

معطوف یا مضاف، یا کلمه‌ای که باء امر و میم نهی بر او سابق بود، چنان‌که در لفظ بکن و مکن، یا حرفی بر او سابق بود که در لفظ نیاید، مانند او دو و تو و هاء سه و نه^۱ و چه و که و لاله و برده. و در غیر امثال این موضع تشدید قبیح بود، و در هیچ‌کدام از این مواضع واجب نبود، و اگر بیارند هم روا بود، و بر جمله چندان‌که در لغت پارسی تشدید کمتر آورند بهتر باشد، چه تشدید در آن لغت اصلی نیست» (نصیرالدین طوسی ۱۳۲۰، ص ۱۷-۱۸).

عبدالرشید تتوی مؤلف فرهنگ رشیدی از این دو مؤلف قدری جلوتر رفته و گفته: «در اصل لغت فرس حرف مشدد در یک کلمه نیامده، و آنچه در اشعار قدما یافت شده از ضرورت شعر است و فرخ در اصل فرخ بوده، پس دو کلمه باشد، و کلیه بودن این نیز محتاج تتبع است.» (تتوی ۱۳۳۷، مقدمه، ص ۳۶).

اما بد نیست نظر مؤلفی قدیم‌تر را نیز درباره تشدید در فارسی نقل کنیم، سپس به توضیح منقولات فوق بپردازیم. حمزه بن یوسف سهمی (متوفی در ۴۲۷ قمری) مؤلف تاریخ جرجان ذیل کلمه «خوجان» به معنی «قوچان» می‌گوید: «جیم مشدده فقط در زبان فارسی دیده می‌شود، زیرا تشدید در عربی جزء اصلی کلمه نیست و تنها میان دو کلمه که یکی در دیگری ادغام می‌شود وجود دارد، اما حرف مشدد بدون علت فقط در زبان فارسی دیده می‌شود»^۲ (سهمی ۱۹۶۷، ص ۵۹۱).

نجم‌الغنی‌خان در نهج الادب مورد زیر را نیز ذکر می‌کند: «اگر حرف آخر کلمه یای معروف باشد و مضاف شود به کلمه دیگر یا بعد از آن یای توصیف [= دوم شخص مفرد مضارع فعل «بودن» که هم‌شکل شناسه دوم‌شخص مفرد افعال است] و او عطف باشد، مشدد شود و یا آوازی تشدیدمانند پیدا کند، مانند سپیدی کاغذ و سیاهی شب. مولوی:

عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل

تازه‌روئی و نازنین‌بدنی» (نجم‌الغنی‌خان ۱۹۱۹، ص ۲۶۰)

۱. اصل: نه.

۲. عبارات عربی مؤلف چنین است: «و الجیم المشدده بنفسها لا تكون الا في لغة العجم، لأن التشديد في لغة العرب لا يكون لكلمة بنفسها، و إنما يكون بين كلمتين ادغمت احدهما في صاحبتها. و اما الحرف المشدّد بنفسه من غير علّة فلا يكون الا في لغة العجم.»

اگر بخواهیم آرای مؤلفان مذکور در فوق را خلاصه و دسته‌بندی کنیم به موارد زیر می‌رسیم:

نخستین موردی که شمس قیس و خواجه نصیر امکان مشدد شدن آن را مطرح می‌کنند صامت «ر» است. دومین مورد پیدا شدن تشدید مربوط به پیوستن حرکت (= مصوت) پایان کلمات «تو»، «دو»، «سه»، «نه»، «که»، «بسته»، «رسته»، «لاله» و «برده» به صامت آغاز کلمه بعدی است. محمد سعدالله مفتی مرادآبادی (قرن سیزدهم) در میزان الافکار (۱۳۸۹، ص ۱۹۰) مثال «تو بیا» در مصراع زیر را نیز نقل می‌کند:

تو بیا هم سه بار باده به من ده

سومین مورد مربوط به مشدد شدن حرف اول کلمه، قبل از واو عطف (با تلفظ 0) است. چهارمین مورد مربوط به مشدد شدن صامت اول مضاف‌الیه بعد از کسره اضافه است. پنجمین مورد مربوط به مشدد شدن صامت اول صیغه امر و نهی بعد از «ب» و «م» است. ششمین مورد مربوط به مشدد شدن «ی» یعنی آ قبل از کسره اضافه است.

اکنون باید ببینیم آیا می‌توان موارد فوق را در دسته‌های کلی‌تری قرار داد یا نه. به بیان دیگر آیا قاعده‌ای کلی بر موارد فوق، یا لاقلاً بیشتر آن‌ها حاکم است یا نه، و دیگر اینکه غیر از آنچه مؤلفان فوق به آن اشاره کرده‌اند، موارد دیگری از تشدید نیز هست یا نه و بالاخره آیا ظهور تشدید در موارد فوق خاص شعر است یا در نثر هم امکان پیدا شدن آن هست؟ نخست به چند مثال توجه کنید:

همی‌کشت هر سو ز چپ و ز راست همی‌گفت کان شیر جنگی کجاست

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۹۷)

مرا گفت رو پیش دزبان بگوی که روز و شب آرام و خوشی مجوی

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۶)

قبا بر وی نکوتر بود صد بار که نقش چینیان بر بُت فرخار

(گرگانی ۱۳۴۹، ص ۱۱۵)

در سه مثال فوق کلمات «چپ»، «خوش» و «بت» که اصلاً مشدد نیستند، قبل از واو عطف (0-)، یای مصدری (ī-) و کسره اضافه (e-) مشدد شده‌اند. موارد فوق تنها مثال‌هایی نیستند که در بافت‌هایی که به آن‌ها اشاره شد مشدد شده‌اند. ما در دنباله بحث مثال‌های بیشتری برای مشدد شدن کلمات در بافت‌های فوق به دست خواهیم داد.

اگر موارد مشدد بودن یا شدن «ر» را فعلاً کنار بگذاریم و به بقیه موارد توجه کنیم ظاهراً نقطه اشتراکی میان آن‌ها نمی‌بینیم، اما با رجوع به تاریخ زبان فارسی سرخ‌هایی برای نوعی اشتراک در آن‌ها پیدا می‌کنیم. حقیقت این است که ظهور تشدید در کلیه این موارد مربوط به بافت‌هایی است که یک مصوت بلند تاریخی در آن‌ها وجود دارد، خواه این مصوت بلند هنوز در بافت‌های مورد نظر موجود باشد، خواه از بین رفته باشد.

مورد دوم از موارد شش‌گانه فوق را بررسی کنیم؛ کلمات «دو»، «تو» و «سه» امروز و نیز در متون فارسی قدیم با مصوت‌های کوتاه o و e تلفظ می‌شده و می‌شوند، اما این کلمات در دوره‌های قدیم‌تر و در فارسی میانه دارای مصوت بلند بوده‌اند:

«تو» و «دو» در پهلوی به شکل tō و dō و se به دو شکل sē و se تلفظ می‌شده‌اند.^۱ یکی از قواعد عام در همه زبان‌ها این است که هنگامی که یک مصوت بلند در کلمه‌ای کوتاه می‌شود، در بسیاری از موارد به جبران این کوتاه‌شدگی، صامت بعد از آن مشدد (مکرر) می‌شود. مثلاً کلمه «چهل» (čehle) پس از حذف h به صورت čeele یا čēle (با مصوت مجهول یا بلند e درمی‌آید، اما پس از کوتاه شدن ē صامت /l/ مشدد می‌شود و به شکل čelle درمی‌آید. همچنین کلمات «بوت» (bōte) و «کوتاه» (kōtāh)، پس از تبدیل ō به o در آن‌ها، به «بته» و «کوتا» بدل شده‌اند. همچنین است کلمات «ماسه» و «پاچه» که تشدید صامت آن‌ها به دلیل کوتاه شدن مصوت ā در آن‌هاست. در «نیمه» نیز «م» به دلیل کوتاه شدن مشدد شده‌است.^۲ تبدیل کلمه «سالار» به «سالار» در فارسی قدیم نیز از همین مقوله است. بعد از دو کلمه «دو» و «سه» نیز

۱. معمولاً به‌کار رفتن حرف واو در «دو» و «تو» برای نشان دادن مصوت کوتاه o (ضمه) را استثنا می‌دانند، اما کاربرد «واو» در اینجا یادگار زمانی است که این دو کلمه با یای مجهول تلفظ می‌شده‌اند. املاي «توا» در یک نسخه از تفسیر سوراآبادی، که لازار (۱۹۶۳، ص ۱۷۴، بند ۱۰۴) آن را نقل کرده، و در قرآن قدس (ج ۱، ص ۳، ۷، ۱۱ و ۲۰) و فرهنگنامه قرآنی (ج ۲، ص ۵۷۸) نیز نشان‌دهنده تلفظ to است. املاي «ته» به‌جای «تو» در بخشی از تفسیری کهن (۱۳۵۱، مکرراً) و محاسن اصفهان مافروخی (۱۳۱۲، ص ۴۷)، و بعضی منابع دیگر برای نشان دادن o کوتاه (ضمه) در این کلمه است. یادآوری می‌شود که در تاجیکستان و مناطقی از افغانستان هنوز «دو» به صورت du تلفظ می‌شود. در پاره‌ای از گویش‌های داخل ایران نیز «دو» به صورت dū یا dō به‌کار می‌رود. (← حسن‌دوست ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۰۵۳ برای گویش‌های بیابانکی: do و du؛ کشه‌ای dū، کفرانی dū، جرقویه‌ای dū، بلوچی du، و غیره).

۲. در قم «سیلی» به شکل «سیلی» و در اصفهان «ساطور» به صورت sattur به‌کار می‌رود.

گاهی این حالت پیش می‌آید، چنان‌که زنجیره‌های «دو تا»، «سه تا»، «دولا»، «سه‌لا»، «سه شاهی» و «سه چارک» امروز به صورت *sešše, sellâ, dollâ, settâ, dottâ* می‌شوند.^۱ در کلمات «دوم» و «سیم / سوم» نیز این تشدید دیده می‌شود. (y و v که در این دو کلمه صامت میانجی است به جبران کوتاه‌شدگی مصوت قبل از آن مشدد شده‌اند). چنان‌که شاهد المعجم نشان می‌دهد در قدیم نیز گاهی «دو» موجب مشدد شدن صامت بعد از خود می‌شده‌است:

دو ماه شد ای دوست که تو هجر گزیدی

(شمس قیس ۱۳۳۸، ص ۳۰۳)

«دو ماه» و «سه ماه» هنوز نیز در قم و بعضی شهرهای دیگر به شکل «دوما» و «سیمما» تلفظ می‌شوند. شعرای دوره اول شعر فارسی که این تلفظ *dō* را در بعضی نقاط قلمرو زبان می‌شنیده‌اند گاهی در شعر خود از آن استفاده کرده‌اند، اما در قرن‌های ششم و هفتم که ظاهراً این تلفظ کاملاً از بین رفته بوده شمس قیس آن را از زیادات شعرا (یا زیادات شعر) دانسته‌است: «و همچنین اظهار او دو و تو (= بلند تلفظ کردن o) از زیادات شعر است، چه در صحیح لغت دری آن اووات ملفوظ نیست (یعنی کوتاه است و جزو حرکات) و کسائی شاعر آن را زوی ساخته‌است، چنان‌که می‌گوید: شعر

نان سیاه و خوردی بی‌چربو ونگاه مه به مه بود این هر دو

و معزی نیز گفته‌است:

دو چشم تو هستند فتان و جادو دل و دین نگه داشت باید ز هر دو

... و قاضی منصور فرغانی می‌گوید:

برخیز که شمع است و شراب است و من و تو و آواز خروس سحری خاست ز هر سو

(شمس قیس ۱۳۳۸، ص ۳۰۴)

سومین مورد از موارد ششگانه ظهور تشدید مربوط به مشدد شدن صامت بعد از واو عطف (= -o) است. حرف عطف در پهلوی *ud (= od)* تلفظ می‌شده، اما بعدها *d* پایانی آن افتاده‌است. باز طبق یک قاعده عام زبانی، حذف یک صامت از کلمه نیز در بسیاری از موارد موجب بلند (کشیده) تر شدن مصوت قبل از آن می‌شود. مثلاً

۱. در اصفهان «سه‌پایه» به شکل *seppây* تلفظ می‌شود.

«شهرستان» پس از حذف صامت **h** از آن به صورت «شارستان» (در قدیم *šārestān*) درآمده است. بنابراین، **ud** نیز پس از افتادن **d** به شکل **ū** درآمده، اما بعدها کشش **ū** از بین رفته و به شکل **u** (امروز: **o**) درآمده است. با این همه شعرای دوره اول که با تلفظ **ū** آشنا بوده‌اند، گاهی در شعر به ضرورت از آن استفاده کرده‌اند و این ضرورت در شعر فارسی به صورت یک سنت باقی مانده است، چنان‌که در این دو بیت:

من و تو غافلیم و ماه و خورشید
بر این گردون گردان نیست غافل

(منوچهری ۱۳۷۰، ص ۶۵)

دل خرابی می‌کند دلدار را آگه کنی
زینهار ای دوستان جان من و جان شما

(حافظ ۱۳۲۰، ص ۱۰)

توجه شود که «تو» نیز در بیت منوچهری باید **tō** تلفظ شود. چهارمین مورد ظهور تشدید مربوط به مشدد شدن صامت بعد از کسره اضافه است. کسره اضافه نیز در زبان پهلوی به شکل **ī** (**ī** بلند) تلفظ می‌شده و این تلفظ در قرون اول بعد از اسلام هنوز زنده بوده و شعرا به ضرورت از آن استفاده کرده‌اند، چنان‌که در مثال‌های زیر:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

(حافظ ۱۳۲۰، ص ۲)

ما امروز واو عطف و کسره اضافه در این گونه موارد را کشیده تلفظ می‌کنیم، اما در قدیم آن‌ها را کوتاه تلفظ می‌کرده و صامت بعد از آن‌ها را مشدد می‌کرده‌اند، چنان‌که مثال شمس قیس نشان می‌دهد:

من و توایم نگارا که عشق و خوبی را
ز نعت لیلی و مجنون برون بریم همی

پنجمین مورد مربوط به مشدد شدن صامت بعد از «ی» و «م» در دوم شخص فعل امر است. خواجه نصیر دو مثال «بکن» و «مکن» را آورده است. این دو مثال ظاهراً از مصدر «کندن» است نه «کردن»، زیرا امروز نیز در تهران و بعضی نقاط دیگر «بکن» به شکل **bekkan** و «نکن» به شکل **nakkan** تلفظ می‌شود. علت مشدد شدن صامت بعد از «ی» این است که به احتمال قوی صورت قدیم‌تر این پیشوند **bē** بوده است و کوتاه

شدن \bar{e} در این کلمه موجب مشدد شدن صامت بعد از آن شده است.^۱ امروز در فارسی گفتاری «بیر» و «بدو» و «بپا» و «بکن» و «بترکی» به شکل *beppâ, boddo, beppar*، *bekkan* و *bettereki* تلفظ می‌شوند.^۲ کلمه «بمان» نیز در بیت زیر از ناصرخسرو به شکل «بمان» به کار رفته است:

وگر از اخوت شیطان چو بهمان مرا بگذار و با بهمان تو بمان

(ناصرخسرو ۱۳۰۴-۱۳۰۷، ص ۳۱۵)^۳

صورت فارسی میانه پیشوند نفی نیز *nē* است که مصوت \bar{e} در آن پس از کوتاه شدن موجب مشدد شدن صامت بعد شده است. امروز در روستای کرمجکان، از توابع قهستان قم، کلمه «نترس» به شکل *natta* تلفظ می‌شود.

اکنون ششمین مورد را که مربوط به مشدد شدن «ی» (= \bar{I}) قبل از کسره اضافه است بررسی می‌کنیم. چنان‌که می‌بینیم «ی» در اینجا صامت نیست، بلکه مصوت بلند \bar{I} است. در خط فارسی برای نشان دادن مصوت \bar{I} از صامت «ی» عربی استفاده شده و این مسئله همیشه موجب گمراهی مؤلفان قدیم و جدید شده است. در عربی مصوت بلند \bar{I} متشکل از کسره (= \bar{i}) و صامت y است. بنابراین، املاي «ی» معادل *iy* است که از نظر آواشناسی می‌تواند معادل \bar{I} باشد، همچنان‌که «و» نیز معرف *uw* است که می‌تواند معادل \bar{u} باشد. بنابراین، «زاری دل» می‌تواند به شکل *zâri-yy-e del* یا *zârī-y-e del* تلفظ شود. در حالت اول \bar{I} تلفظ خود را حفظ کرده و در حالت دوم کوتاه شده، ولی موجب مشدد شدن صامت y یا «یای میانجی» شده است. درحقیقت در تلفظ دوم \bar{i} معادل *e* امروز و *zârī-yy-e del* معادل *zâre-yy-e del* است. اما این دو تلفظ

۱. مکزی تلفظ این کلمه را در پهلوی *be* «ب» ضبط کرده، زیرا در فارسی میانه مانوی املاي آن b' [= *ba*] است، اما هرن (1898-1901, p. 150) و نوربگ (1974, p. 46) آن را به صورت *bē* یادداشت کرده‌اند. ریشه این کلمه به درستی معلوم نیست (← Lazard 1963, p. 298)، اما مشدد شدن صامت بعد از آن در بعضی از افعال، بلند بودن مصوت آن را نشان می‌دهد.

۲. در فارسی قوچانی «بکوب» به شکل *bokko* تلفظ می‌شود و در گویش سنگسری صامت اول فعل‌های *mar* (مردن)، *par* (پريدن)، *sanj* (سنجیدن)، *mos* (گرفتن)، *miz* (ادار کردن)، *pâ* (پاییدن) و *sar* (افتادن) قبل از پیشوندهای فعلی مشدد می‌شود (Azami & Windfuhr 1972, p. 59). در فارسی هروی نیز صامت اول فعل‌های «جستن» و «کندن» قبل از «می» مشدد می‌شود (← فکرت ۱۳۷۶، ص ۳۱). در این گویش قبل از «ب» و «د» نیز صامت اول فعل «کندن» مشدد می‌شود.

۳. این قصیده در چاپ مینوی - محقق نیامده است.

در این جایگاه تنها تلفظ‌های ممکن \bar{A} نیست. تلفظ سومی نیز وجود دارد و آن کوتاه کردن \bar{A} است، چنان‌که در دو بیت زیر دیده می‌شود:

ای دل بگذر از هوس‌اندیشی خویش خرسند نشین با کمی و بیشی خویش
گریبان‌گریبان شاهی کونین مخواه یعنی میر آبروی درویشی خویش

(میرحضورى قمى، به نقل خلاصه الاشعار تقى کاشى، بخش قم)

چنان‌که در بیت زیر از ناصر خسرو دیده می‌شود، قبل از واو عطف نیز «ی» مخفف به‌کار رفته است:

ز بهر بیشى و کمى به خلق اندر پدید آمد که ناپیدا بخواهد شد بر این‌سان صعب غوغایى
(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۴۷۷)

نیز قبل از شناسه اول شخص مفرد در بیت زیر:

امید خواجگیم بود بندگی تو جستم هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم
(حافظ ۱۳۲۰، ص ۲۱۹ حاشیه)

در شاهد میرحضورى \bar{A} در «کمی» و «بیشی» به \bar{I} بدل شده و درحقیقت می‌توان این دو کلمه را در ابیات فوق به‌صورت $kame-yo$ و $b\bar{i}še-yo$ تلفظ کرد.

همچنین دو کلمه «گفته» و «رسته» در نوشته شمس قیس و دو کلمه «لاله» و «برده» در گفته خواجه نصیر، که موجب مشدد شدن صامت اول کلمه بعد از آن‌ها می‌شود، نیز به دلیل بسته بودن هجاهای پایانی این کلمه‌ها در فارسی میانه و در نتیجه بلند بودن مصوت هجای پایانی آن‌هاست (برای توضیح بیشتر ← صادقی ۱۳۸۰، ص ۲۲۵ و ۲۲۶). اینها تنها موارد ظهور قاعده‌مند تشدید در زبان فارسی نیست. موارد دیگری نیز هست که مؤلفان قدیم و جدید به آن‌ها نپرداخته‌اند. ما در زیر این موارد را نیز مطرح و بررسی می‌کنیم.

۱. نخستین مورد مربوط به کلماتی است که از صامت + مصوت کوتاه + صامت تشکیل شده‌اند، مانند «چپ»، «خوش»، «کژ» و جز آن‌ها. در صورتی‌که بعد از این کلمات یک مصوت به‌کار رود صامت پایانی آن‌ها می‌تواند مشدد شود، چنان‌که در شواهد زیر:

همی‌گشت هر سوز چپ و ز راست همی‌گفت کان شیر جنگی کجاست

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۹۷)

دایهٔ تو حُسنِ توست می‌بردت چپ و راست
سایهٔ تو عشق ماست می‌دودت پیش و پس
(سنایی ۱۳۳۶، ص ۴۴۷؛ همان ۱۳۴۱، ص ۹۰۲)
آنچه نه خوش است و نه نیکوبرش
تخمش خواهیم که نپراکنی
(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۴۹۸)
یکی دفتری سازم از راستی
که نپذیرد او کژی و کاستی

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۴)

کلمات «چپ»، «کژی»، «خوش» و نظایر آن‌ها در زبان روزمره از قدیم بدون تشدید تلفظ می‌شده‌اند. علت مشدد شدن آن‌ها در شعر و گاهی در نثر، این است که مصوت این کلمات به سبب قرار گرفتن در هجاهای بسته، بسیار بلندتر از همین مصوت در هجاهای باز تلفظ می‌شود. مقایسهٔ مصوت *a* در جفت کلمات «در» - «درون» و «صد» - «صدم» این تفاوت را به خوبی نشان می‌دهد.^۱ بنابراین هرگاه که مصوت بلند این کلمات

۱. برای شرح دقیق‌تر این مسئله ← صادقی ۱۳۸۰، ص ۲۲۵ - ۲۲۷. این کشش گاهی موجب تبدیل مصوت‌های کوتاه بعضی کلمات به مصوت بلند شده‌است. مثال‌های این تبدیل عبارت‌اند از:
تبدیل *a* به *ā*: هام (= هم) کشف‌الاسرار، مکرراً، از جمله، ج ۱، ص ۵، ۳۳، ۷۹، ۱۰۶، ۱۸۴ و ۲۶۹؛ تاج‌المصادر بیهقی، ج ۲، ص ۶۳۶، ۷۱۳، ۸۵۱، ۸۵۴ و ۸۶۴؛ فرهنگنامهٔ قرآنی ← فهرست؛ معجزات (= معجزت، معجزه) ترجمهٔ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۵۱؛ ج ۴، ص ۹۸۸ و ۱۰۰۸؛ ج ۷، ص ۲۰۳۵؛ داشسوار (= دشوار) ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۱۱۰۱؛ فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۳، ص ۱۲۱۳؛ خواش (= خوش *xwaš* یا *xʷaš*) تفسیر قرآن مجید (= تفسیر کیمبرج)، ج ۱، ص ۴۹۰؛ فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۴، ص ۱۵۸۵؛ آب‌داست (= آبدست) فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۵۹؛ داشت (دشت) فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۴، ص ۱۵۹۳؛ مردام (= مردم) فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۴، ص ۱۴۶۷. برخورداری (= برخوردار) فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۴، ص ۱۸۹۲؛ گمان‌ماند (= گمان‌مند) ترجمهٔ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۷۴۲؛ دانبال (= دنبال) فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۲، ص ۷۲۴؛ کردان (= کردن) ترجمهٔ تفسیر طبری، ج ۳، ص ۵۷۷، ۵۸۴، ۵۸۵ و ۵۹۸؛ نماز گزاران، همان، ج ۳، ص ۶۰۰؛ بودان (= بودن) همان، ص ۵۸۴؛ دانشماند، همان، ج ۱، ص ۱۷۵؛ داه (= ده) (برای این کلمه ← لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل همین کلمه با شواهدی از رودکی، ابوشکور و فردوسی) «ادیه» در ترجمهٔ تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۹۶. مُمالِ «داه» است.؛ کوه‌کان (= کوه‌کن):

همی تا به کوه اندر از بهر گوهر
به آهن بود کار هر کوه‌کانی

(فرخی ۱۳۴۹، ص ۳۸۴)

ابلاه (= ابله) در شعر زیر که شمس قیس رازی (۱۳۳۸، ص ۲۹۹) نقل کرده‌است:

زبان ندارد و پیدا سخن نگوید هیچ
سخنوران جهان پاک پیش او ابلاه

تبدیل *u* به *ū*: خوشک (= خشک) فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۴، ص ۱۶۲۴ و ۱۶۴۹.

تبدیل *i* به *ī*: دیه (= «ده»، بن مضارع و امر از «دادن»): یاری‌دیه (یاری‌ده) فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۴، ص ۱۵۲۱، فرامن‌دیه، همان، ج ۱، ص ۲۲۲.

کوتاه شود، صامت بعد از آن‌ها مشدد می‌شود. طبیعی است که در شعر از این امکان بیشتر استفاده می‌شده تا در نثر که نیازی به مشدد کردن صامت در آن نبوده‌است. با این‌همه در متون نثر نیز به‌ندرت بعضی از این کلمات با تشدید ضبط شده‌اند، مانند نمونه‌های زیر:

برآفتد (مستملی بخاری، در متینی ۱۳۵۵، ص ۱۳)،

چپ: «پس بفرمود تا از پهلوی چپ او استخوانی بگرفتند.» (ابوالفتح رازی ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۱۶)

کمی (هروی، ۲ پست، ۸۲ پست)،

کمی آب (اخوینی بخاری ۱۳۴۴، ص ۲۰۵)،

کمی حاجت (اخوینی بخاری ۱۳۴۴، ص ۸۰۵)،

کمی منی (اخوینی بخاری ۱۳۴۴، ص ۵۰۸)،

گلاب (اخوینی بخاری ۱۳۴۴، ص ۷۶۴ و ۷۷۱؛ معرب این کلمه «جَلَّاب» است ← اخوینی، فهرست). امروز نیز این تشدید در «بَسَه» (= بس است) در گفتار وجود دارد.

چنان‌که دیده می‌شود در تمام این موارد بعد از کلمات مورد بحث یک مصوت وجود دارد، خواه این مصوت کسره اضافه یا واو عطف یا یای مصدری و غیر آن باشد، خواه مربوط به یک کلمه واژگانی. از آنجاکه در این حالت صامت پایانی کلمه به هجای بعد منتقل می‌شود، مصوت پیش از آن در یک هجای باز قرار می‌گیرد و کوتاه تلفظ می‌شود و در نتیجه صامت مورد نظر مشدد می‌شود. طبعاً در این حالت یکی از این دو صامت در پایان هجای قبل باقی می‌ماند، اما مصوت قبل از آن دیگر بلند (کشیده) تلفظ نمی‌شود. بعضی از مثال‌هایی که از متون مختلف گردآوری شده بدین قرار است:

کمی:

ز بهر بیشی و کمی به خلق اندر پدید آمد که ناپیدا بنخواهد شد بر این‌سان صعب غوغایی
(ناصر خسرو ۱۳۵۳، ص ۴۷۷)

یکی را ز کمی شده خشک لب یکی از فزونی‌ست بی‌خواب شب
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۷۷)

(نیز ← هروی، الأبنیه عن حقائق الادویه، متن عکسی، برگ ۲ پست و ۸۲ پست)

کمّ و بیش:

چو ده روز رفتند ره کمّ و بیش جزیری دگر خرم آمد به پیش
(اسدی ۱۳۱۷، ص ۱۷۰)

خوشی:

مرا گفت رو پیش دزبان بگوی که روز و شب آرام و خوشی مجوی
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۶)
بسازم یکی بوستان چون بهشت که خندد ز خوشی چو اردیبهشت
(اسدی ۱۳۱۷، ص ۲۰)

خُشایی:

«این نسبت ...^۱ و مشهور به این نسبت حجاج بن محمد خشایی رازی است.»
(سمعانی ۱۹۶۶، ذیل همین کلمه) «خشاب از روستاهای ری است و معنای آن به فارسی ماء الطیب (آب خوش) است. حجاج بن حمزه خشایی رازی منسوب به آنجا است. ابوسعد [سمعانی] نام او را خُشایی ضبط کرده و من آن را غلط می‌دانم.^۲» (یاقوت ۱۸۶۶، ذیل همین کلمه)

بُت:

قبا بر وی نکوتر بود صد بار که نقش چینیان بر بُت فرخار
(گرگانی ۱۳۴۹، ص ۱۱۵)

یدّ بیضا:

کسی کو دامن از عالم کشید ای دوست نتواند کجا داند نمود از جیب هرگز یدّ بیضایی
(سنایی ۱۳۳۶، ص ۳۱۳)

دمّ و:

مسیحادمّ و موسی کف، سلیمان طبع و یوسف رخ محمددین و آدم‌رای و خوکرده به بی‌مهری
(سنایی ۱۳۳۶، ص ۵۵۱)

۱. در اصل کتاب سماعی جای چند کلمه سفید مانده است.

۲. از این مطلب یاقوت معلوم می‌شود که «خشاب» دو تلفظ داشته و یاقوت آن را بی‌تشدید شنیده بوده است.

یکی:

پیوسته هما گوید یکی ست یگانه
تا در طرب آرد به هوا بر وزّشان را
(سنایی ۱۳۳۶، ص ۸)
نیز ← عیوقی ۱۳۴۳، ص ۵۶، بیت ۹: یکی (مطابق نسخه خطی).

ابّ و:

همّش ابّ و معالی امّ و بیداری ولد
حکمتش عمّ و جلالت خال و هشیاری ختن
(منوچهری ۱۳۷۰، ص ۷۵)
برشّی:

زو به مقراض برشّی دو سه برداری
کیسه‌ای دوزی و درزش نه پدید آری
(منوچهری ۱۳۷۰، ص ۱۹۸)

درمی:

پشیزی که امروز بلّهی ز دل
درمیت بدهند فردا بدّل
(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۲۶۲)

درمّ و:

ز هریک یک درمّ و نیک بردار
بکوب و قرص کن آنگه نکو دار
(میسری ۱۳۶۶، ص ۱۲۴، بیت ۲۰۰۰)

نمّ:

اگرچه هرگز مر سنگ را نما نبود
ز نمّ این کفِ راد او امیدِ نماست
(قطران ۱۳۳۳، ص ۵۸)

ششّم:

سیوم نیکی چهارم چرب‌گویی
و پنجم داد، ششّم نیک‌خویی
(میسری ۱۳۶۶، ص ۷، بیت ۱۰۳)
ز پنجم به نیزه جدا کرد جان
ز ششّم به شمشیر بستد روان
(عیوقی ۱۳۴۳، ص ۶۳، بیت ۲۰)
از پنج چو بهتر است ششّم
بهتر ز سه باشد این چهارم
(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۴۱۹)

گشی:

هر آن کاو برمنش باشد به گشی
نباشد عیش او را هیچ خوشی
(گرگانی ۱۳۴۹، ص ۱۰۵)

نیز ← قطران ۱۳۳۳، ص ۵۸.

خرآن:

کار گیتی پای خران در وحل کردن بود
پیشه او پای خران برکشیدن از وحل
(قطران ۱۳۳۳، ص ۲۰۰)

مسی (با یای نکره و یای مصدری):

چون بود مسی که بر اکسیر زد
مفلسی بر گنج پرتوفیر زد
(مولوی ۱۹۳۳، دفتر ششم، ص ۳۳۴، بیت ۱۰۶۴)
هله ای حیات حسنی بگریز هم ز مسی
سوی آسمان قدسی که تو عاشق مهینی
(مولوی ۱۳۳۶-۱۳۴۶، ج ۶، غزل ۲۸۳۶ ص ۱۳۳)

پس از:

و گر پس از زرو خون آید او را
و خون اندر گلو بفزاید او را
(میسری ۱۳۶۶، ص ۹۶، بیت ۱۵۱۵)

پس و:

پیچان به پس و پیش چو لبلاب
گردان به چپ و راست چو کوب
(مسعود سعد ۱۳۹۰، ص ۵۸۸)

چل و:

در او بسته دویست و چل و شش لخت
به قدرت استخوان بر یک‌دگر سخت
(میسری ۱۳۶۶، ص ۱۰، بیت ۱۴۴)
در مواردی که کلمات مزبور با پسوندی ترکیب شوند که از یک مصوت تشکیل شده‌است، مانند پسوند «-ه» (= -a / -e)، نیز این تشدید ظاهر می‌شود. مثال‌های این مورد عبارت‌اند از:

«لکه» از «لک»، «لته» از «لت»، «یکه» از «یک»، «شله» از «شل» (مثلاً در «آش شله قلمکار») و غیره^۱؛
خم:

چو شادان نشیند کسی با کلاه به خم کمندش رباید ز گاه
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۹۵، بیت ۹۷۲)

خمیدن:

رویم چو گل زرد شد از درد جهالت وین سرو به‌ناوقت بخمید چو چنبر
(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۵۰۹)

خماندن:

به مهمانیش نایم ز آنکه ناکس **بخمَاند** به مَنّت پشت مهمان
(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۱۰۶)
امروز نیز گاهی در بعضی کلمات که به صامت + مصوت ختم می‌شوند و بعد از آن مصوت می‌آید مشدد می‌شود، مانند «پ» در «توپ» در عبارت‌های «توپ و تفنگ» و «توپ چل تیکه».
گاهی نیز بعضی از این کلمات بدون مصوت بعدی مشدد شده‌اند، چنان‌که «مس» در این بیت مولوی:

از محبت تلخ‌ها شیرین شود از محبت مس‌ها زرین شود
(مولوی ۱۹۲۵، دفتر دوم، ص ۳۳۰، بیت ۱۵۲۹)
و «کژ» در این بیت شاکر بخاری:

حال با کژ کمان راست کند کار جهان راستی تیرش کژی کند اندر جگرا
(به نقل از اسدی ۱۳۱۹، ص ۱۷۹)

فردوسی «م» در «جمشید» را که در پایان تکواژ و در داخل کلمه مرکب قرار گرفته نیز مشدد کرده‌است:

۱. «نره» در «نره‌دیو» و «نره‌جادو» در شاهنامه مسلماً املائی دیگر «نر» است، همچنان‌که «کره‌نای» (= فردوسی ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۵۰۳ و جاهای دیگر) املائی دیگر «کرنای» است که در ربیع (۱۳۸۸، ص ۲۶۸) به‌صورت «کرنای» (= کرنای) نوشته شده‌است. در شاهنامه (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۵، بیت ۳۲۵) به‌جای «نره‌دیوان» که در متن قرار داده شده در نسخه فلورانس «نر دیوان» ضبط شده‌است.

- به گیتی چه دارید چندین امید نگر تا چه بد کرد با جمشید
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱۶، بیت ۴۲۰)
- جهان را از او دل به ترس و امید توگفتی مگر زنده شد جمشید
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۳۵، بیت ۷۳۸)
- مصوت‌های مرکب نیز مشمول این قاعده می‌شوند، چنان‌که «نوی» در هدایة المتعلمین (اخوینی بخاری ۱۳۴۴، ص ۶۳۸) به صورت «نوی» ضبط شده‌است. کلمه «مولی» نیز در حدود قرن دهم به «ملا» تحول یافته‌است.
۲. بعد از «می» نیز این حالت وجود دارد: می‌دوه (می‌دود)، می‌چره (می‌چرد)، می‌پره (می‌پرد)، می‌جه (می‌جهد)، می‌چام، می‌بره (می‌برد) و گاهی بَر. در این‌جا نیز mē به mi با i کوتاه بدل شده و صامت بعد، به جبران این کوتاه‌شدگی، مکرر شده‌است. آشکار است که در زبان رسمی که i در «می» بلند تلفظ می‌شود، صامت بعدی مشدد نمی‌شود.
۳. بعد از «به» حرف اضافه نیز گاهی در اشعار قدما صامت اول کلمه بعد مشدد شده‌است. شمس قیس (۱۳۳۸، ص ۳۰۱-۳۰۲) این تشدید را از زیادات قبیح دانسته و ابیات زیر را از رودکی شاهد این مطلب آورده‌است:

ملکا جشن مهرگان آمد	جشن شاهان و خسروان آمد
خز بجای ملحم و خرگاه	بدل باغ و بوستان آمد
مورد بجای سوسن آمد باز	می بجای ارغوان آمد
تو جوان‌مرد و دولت تو جوان	می به بُخت تو جوان آمد

در ورقه و گلشاه عیوقی نیز صامت بعد از «به» در چند مورد مشدد شده‌است:

دهم من بدو بزنی دخترم که او با من و من بدو درخورم

(عیوقی ۱۳۴۳، ص ۵۲، بیت ۹)^۱

که گر دخترت مر مرا بزنی دهی بی‌گمان بر فلک برزنی

(همان، ص ۷۰، بیت ۱۶)

۱. «بزنی» در دستنویس ورقه و گلشاه مشدد نوشته شده‌است (← صادقی ۱۳۹۰، ص ۲۰۴).

بدو یزنی ده تو گلشاه را مر آن عاشق زار و گمراه را

(همان، ص ۷۲، بیت ۴)

اما تشدید در صامت اول کلمه بعد از «به» منحصر به شعر نبوده‌است. در الأبنیه هروی نیز این تشدید در چند مورد زیر دیده می‌شود: «برآن (= به‌ران) اندر» (۱۰ پشت)، «بزیر» (= به‌زیر) (۲۹ پشت)، «بوچ» (= به‌وج) (۴۸ رو).

علت مشدد شدن صامت بعد از حرف اضافه «به» این است که تلفظ این کلمه در پهلوی pad بوده و مصوت آن به دلیلی که در بالا گفته شد کشیده‌تر از معمول تلفظ می‌شده‌است. این کشیدگی تا مدت‌ها پس از افتادن d باقی بوده و از بین رفتن آن موجب مشدد شدن صامت بعدی شده‌است.

۴. یکی دیگر از موارد قاعده‌مند ظهور تشدید مربوط به کلماتی است که دارای یک خوشه صامت بوده‌اند که واجگاه آن‌ها به هم نزدیک بوده‌اند و به‌مرور دارای واجگاه یکسان شده‌اند. قدما این مورد را ادغام یک صامت در صامت دیگر می‌دانستند. امروز آن را همگون شدن ممیزه‌های یک صامت با صامت دیگر می‌دانند. یکی از مثال‌های معروف این همگون‌شدگی یا ادغام کلمه «زَر / زَرَّ» به معنی «طلا» است که تشدید آن در «زرین» باقی مانده‌است.^۱ املای پارسی مانوی این کلمه zrnyn است که قطعاً zarnēn تلفظ می‌شده‌است. «زر» در اوستا به شکل zaranya و مشتق آن به‌صورت zarənaēna آمده‌است (← Bartholomae 1904, col. 1643; Horn 1893, No. 654; Nyberg 1974, vol. 2, p. 229-230; Hübschmann 1895, No. 654).

Γ صامتی تکریری یا لرزان است که با نوک زبان تلفظ می‌شود و η صامتی غنه که باز با نوک زبان ادا می‌شود. η به‌تدریج خاصیت غنه بودن خود را از دست داده و ممیزه تکریری Γ را به خود گرفته‌است. مثال دیگر ادغام در کلمه «پشه» دیده می‌شود. صورت پهلوی این کلمه paxšag است که دارای خوشه xš است. X در این خوشه سایشی نرم‌کامی و š سایشی (تَفَسّی) پاشیده کامی است. با گذشت زمان ممیزه نرم‌کامی X بدل به ممیزه کامی š شده‌است، اما هنوز در بسیاری از گویش‌های جنوب و جنوب غرب X این کلمه مانده و ادغام صورت نگرفته‌است، مانند شوشتری (← نیرومند ۲۵۳۵)، بیضایی

۱. زرین فقط در نام خاص «زرین‌تاج» بدون تشدید تلفظ می‌شود.

(← ابراهیمی ۱۳۸۴)، زرقانی در فارس (← ملک‌زاده ۱۳۸۰) به صورت «پخشه» و با قلب «خ» و «ش» به شکل «پشنه» در لری و لکی (← ایزدپناه ۱۳۸۱)، و غیره^۱. در بسیاری از این گویش‌ها «پخشه» / «پشنه» به معنی «مگس» است. دو شاهد برای تلفظ «پشه» و «بیچه»:

توگفتی هر زمانی زنده‌پیلی بلرزاند ز رنج پشگان تن

(منوچهری ۱۳۷۰، ص ۸۷)

همه بیچه را پرورانده‌اند ستایش به یزدان رسانده‌اند

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۶۸، بیت ۱۰۱)

مثال دیگر آن کلمه «پَر» است که فارسی میانه آن را *par* ضبط کرده‌اند. (← MacKenzie 1971). این کلمه ظاهراً از **parna* ایرانی باستان گرفته شده که در اوستایی به شکل *parəna-* و *pərəna-* ضبط شده است (← Bartholomae 1904, col. 869 sq. & 894 sq.). «پریدن» و «پران» در متون گذشته در بسیاری از موارد به شکل مشدد به کار رفته‌اند، چنان‌که در مثال‌های زیر:

بپریم با مرغ و آهو شویم بپویم و در چاه جادو شویم

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۹۰، بیت ۳۸۴)

رسن در گردن یوزان طمع کرد طمع بسته‌ست پای باز پران

(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۱۰۷)

کلمه «تر» نیز در این دسته جای می‌گیرد. صورت پهلوی آن *tarr* است و باید از ایرانی باستان **tarna* گرفته شده باشد که در اوستا به صورت *tauruna-* به معنی «جوان» و «تازه» به کار رفته است. (← Horn 1893, No. 382؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ذیل همین کلمه، ص ۳۳۱). در الأبنیه هروی «تر» بارها با تشدید ضبط شده است: «و او سرد و ترست اندر میان درجه دُوم» (۶ پشت)، «و گوشتش بر طبع آب است سرد و تر اندر میان درجه اول» (۷ رو)، «بُطم ... ترش تر است» (۳۷ پشت).

«گر» به معنی «جَرَب» نیز به کلمه اوستایی *garenu-* برمی‌گردد. (Horn 1893, No. 895, 895, p. 91, No. 895). که پس از افتادن *e* بعد از *r* دو صامت *n* و *r* در

۱. در فِشَم رودبارِ قصران نیز به صورت «پخشه» تلفظ می‌شود.

کنار هم قرار گرفته و همگون شده‌اند. در الأبنیه تقریباً همیشه این کلمه با تشدید ضبط شده‌است (← ۲۳ رو، ۲۶ پشت، ۳۸ رو، ۷۱ رو، ۹۲ پشت و غیره).

«پُر» نیز در پهلوی *pur* تلفظ می‌شده و در اوستا به صورت *pərəna-* و در سنسکریت به صورت *pūrṇā-* به کار رفته‌است. این کلمه نیز در الأبنیه به صورت «پُر» ضبط شده‌است.

«بریدن» نیز که بیشتر در شعر، اما نیز در نثر (← الأبنیه، ۶ پشت، ۱۰ رو، ۲۹ پشت و غیره) به شکل «بریدن» به کار رفته باید از بن مضارع هندواروپایی **b^hri-né/n-h-* مشتق شده باشد (Rix 2001, p. 92؛ نیز ← حسن دوست ۱۳۸۳، ذیل همین کلمه).

«دریدن» نیز باید از **dartanaiy* فارسی باستان گرفته شده باشد که اول شخص مفرد مضارع آن باید **drnāmiy* باشد، زیرا صورت این فعل در سنسکریت *drṇāmi* است. (Hübschmann 1895) بنابراین تشدید این فعل نیز ناشی از همگون‌شدگی *n* با *r* است.

«بچه» نیز در پهلوی به صورت *waččak* یادداشت شده (← MacKenzie 1971) و احتمالاً از ایرانی باستان **vatčaka-* گرفته شده‌است. (← Hübschmann 1895, p. 26 & 227؛ حسن دوست ۱۳۸۳، ذیل همین کلمه).

«بره» را هم در پهلوی *warrag* خوانده‌اند (← MacKenzie 1971) و ظاهراً از ایرانی باستان **varnaka-* گرفته شده‌است (← حسن دوست ۱۳۸۳، ذیل همین کلمه). بنابراین تشدید آن ناشی از همگون‌شدگی *n* با *r* است.

کلمه «فر» نیز از همین مقوله است، زیرا این کلمه به کلمه فارسی-مادی **farnah-* برمی‌گردد که در اوستا به شکل *x^varənah* آمده‌است. (Bartholomae 1904, col. 187؛ Nyberg 1974, p. 74).

تشدید «شکر» نیز از همین دسته است، زیرا اصل این کلمه در سنسکریت *śárkarā* است^۱ که دارای خوشه *rk* است که بعداً در فارسی ادغام شده و به عربی نیز رفته و معرب شده و به شکل «شکر» درآمده‌است. کلمات «خَم»، «سَم» و «دَم» نیز در اصل

۱. مایرهورفر «شکر» فارسی و «سکر» عربی را مأخوذ از هندی میانه (قس پالی: *sakkarā-*) می‌داند. (Mayrhofer 1956-1980, vol. 3, p. 308) اما در این صورت تبدیل *s* هندی به *š* ایرانی غیرقابل توجیه است.

دارای تشدیدند، زیرا از صورت‌های فارسی میانه *xumb*، *sumb* و *dum(b)* گرفته شده‌اند، اما بعدها تشدید آن‌ها از میان رفته‌است.^۱

۵. یکی دیگر از موارد ظهور تشدید که آن را نیز می‌توان تا حدی قاعده‌مند دانست، تشدیدهای قیاسی است. تشدیدهای قیاسی معمولاً در نتیجه شباهت میان یک کلمه با یک یا یک رشته کلمه دیگر به‌وجود می‌آیند. از این رو این تشدیدها را می‌توان «تشدیدهای منفرد» نامید، زیرا در یک کلمه به‌وجود می‌آیند. مثلاً «ماده» در مقابل «نر» که یک کلمه فارسی است، به علت شباهت با و تحت تأثیر «ماده» عربی که جمع آن «مواد» است به‌تدریج مشدد شده‌است. همین‌طور کلمه «عادی» که صفت نسبی از کلمه «عادت» است به قیاس با کلمه «مادی» مشدد شده‌است. کلمه «قُضات» نیز از مقوله «وُعَاظ» و «طُلَّاب» و «حُجَّاج» دانسته شده و مشدد شده‌است. کلمه «ماده» ظاهراً در چند قرن پیش تشدید گرفته، اما تلفظ «عادی» در همین سده پیدا شده و بعد از انقلاب

۱. در فارسی میانه مانوی خوشه (-)nd- به (-)nn- بدل شده‌است، مانند hannām (اندام) که معادل handām متون زردشتی است. همین‌طور است gan(n)āg (بدبو، گنده) که در پارتی به‌صورت gandāg آمده و با gandag هم‌ریشه است و bann (بند و زندان) و bannag (بنده) که در پارتی به شکل band و bandag ضبط شده‌است. کلمه «گندم» نیز در متون مانوی با املائی gnwm = ganom ضبط شده‌است. (برای همه این کلمات ← Mackenzie 1971 و برای bann و bannag ← Boyce 1977) این تبدیل در گویش‌های کنونی لری و لکی تبدیلی رایج است. در لری و لکی «گندم» به شکل ganem (← ایزدپناه ۱۳۴۳، ایزدپناه ۱۳۶۷، عسکری عالم ۱۳۸۴، ذیل همین کلمه)، در بروجردی به‌صورت ganem (اسفندیاری ۱۳۸۰، ذیل همین کلمه) و در شوشتری با تلفظ ganom (نیرومند ۱۳۵۵، ذیل «گنم» [بر وزن «سَبَّک»])، در لری «دندان» به‌صورت deno(n) (ایزدپناه ۱۳۲۳، ذیل deno و denone vari [دندان پیشین])، در لکی به شکل denon (ایزدپناه ۱۳۶۷، ذیل همین کلمه) یا denö (عسکری عالم ۱۳۸۴، ذیل همین کلمه)، در بروجردی به‌صورت dennu (اسفندیاری ۱۳۸۰، ذیل همین کلمه)، در لری «دنده» به‌صورت denna و «بنده» به‌صورت banna (ایزدپناه ۱۳۸۱، ذیل همین کلمات)، در لکی «دنده» به‌صورت dane و «بنده» به شکل bena (ایزدپناه ۱۳۶۷، ذیل هر دو کلمه؛ عسکری عالم ۱۳۸۴، ذیل «دنی» dané) و در بروجردی «دنده» به‌صورت denna (اسفندیاری ۱۳۸۰، ذیل همین کلمه) تلفظ می‌شود. چنان‌که دیده می‌شود، هم در فارسی میانه مانوی و هم در گویش‌های کنونی لری و لکی و در بعضی موارد در شوشتری خوشه (-)nd- پس از ادغام در بعضی موارد به n ساده شده‌است. مطابقت گویش‌های کنونی با متون فارسی میانه مانوی این واقعیت را نشان می‌دهد که زبان این متون نیای گویش‌های کنونی مورد بحث - غیر از لکی - است. بنابراین، مبنا قرار دادن زبان این متون برای آوانویسی فارسی میانه درست نیست. بد نیست یادآور شویم که «دندان» در یکی از فارسیات ابونواس (قرن دوم هجری) به‌صورت «دنان» آمده‌است. (← صادقی ۱۳۵۷، ص ۸۴). مادر ابونواس اهوازی بوده‌است.

در فارسی همدانی رشته‌واج mb فارسی به mm تبدیل شده‌است: ثَمَّان (تنبان)، دُمَّک (دنبک = دمبک)، جُمِّیدن (جنبیدن = جمبیدن)، سوراخ‌سُمّه (سوراخ‌سنه = سوراخ‌سمبه)، و غیره (← صادقی ۱۳۷۹، ص ۹۷).

عمومیت یافته‌است. کلمه «قَضَات» نیز ظاهراً سابقه‌ای دوقرنه دارد، زیرا بلوخمان از شاعری به نام «شفائی» (کدام شفائی؟) بیت زیر را نقل کرده‌است:

برای شاعران در نغی و اثبات باید دفتر ثبتی چو قَضَات

(Blochmann 1872 [1970], p. IV)

کلمه «شَفَقَت» ظاهراً به قیاس با «مَشَقَت» مشدد شده و کلمات «تَقْوِیَّت»، «ژانویّه» و «فوریه» به قیاس با کلمات عربی مختوم به «-ئیت» / «-ئیّه»، مانند «رعیت»، «ماهیت»، «قضیه»، «محمودیه»، و غیره تشدید گرفته‌اند. مولوی «عاریه» را نیز به صورت «عاریّه» به کار برده‌است:

جرم آنکه زیورِ عاریّه بست کرد دعوی کاین حلال ملک من است

(مولوی ۱۹۳۳، دفتر پنجم، ص ۶۳، بیت ۹۸۲)

در بعضی نسخه‌های مثنوی در یک بیت الحاقی «کراهیت» نیز با تشدید به کار رفته‌است:

مر تو را هرچه کراهیت شود با حقش کردی نظر رحمت شود

(مولوی ۱۹۲۹، دفتر سوم، ص ۳۷۵، حاشیه)

«عُمان» در «دریای عمان» نیز ظاهراً به قیاس با کلماتی مانند «عُمَال»، «کَفَّار»، «خُدَام»، و غیره مشدد شده‌است. این کلمه از قدیم در شعر فارسی با تشدید به کار رفته‌است:

یکی دریا کند صحرای آموی یکی صحرا کند دریای عمان

(عنصری ۱۳۶۳، ص ۲۶۸)

چون بخندد شکر و لولو فروریزد به تنگ گوئیا از عسکر و عمانش آید کاروان

(همان، ص ۲۷۳)

ز دریای عمان برآمد کسی سفر کرده هامون و دریا بسی

(سعدی ۱۳۶۳، ص ۴۶)^۱

کلمه «عمر» را نیز بعضی شعرا با «م» مشدد به کار برده‌اند، مانند

۱. برای شواهد دیگر ← اسدی ۱۳۱۹، ص ۲۱۲ و لغت‌نامهٔ دهخدا.

آن شنیدی که عمر خطاب
گفت عمر که بی‌حضور دگر
دید قومی نشسته در محراب...
کیسه یکدگر کنید نظر

(سنایی ۱۳۲۹، ص ۴۴۷)

هم عمر خیامی و هم عمر خطاب زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان

(خاقانی ۱۳۳۸، ص ۵۸)^۱

اما این تلفظ در نثر نیز وجود داشته‌است، چنان‌که در قصص الانبیای نیشابوری (۱۳۴۰، ص ۳۹۱، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۲ و ۴۵۶) دیده می‌شود. معلوم نیست این کلمه با چه کلمه دیگری قیاس شده‌است. شاید ماهیت تلفظ *m* که خود می‌تواند بلند (کشیده) یعنی *m:* تلفظ شود در مشدد (مکرر) شدن آن مؤثر بوده‌است. کلمه «ملحقات» به قیاس با «حق» به صورت «ملحقات» درآمده‌است.

ناصرخسرو «بشیر» را نیز به شکل «بشیر» به کار برده‌است که باز معلوم نیست آن را با چه کلمه دیگری قیاس کرده‌است. شاید با کلمات عربی بر وزن فَعِيل، مانند «صدیق»، «سکین»، «بطیخ» و جز آن‌ها قیاس شده باشد:

گفتم که به قرآن در پیداست که احمد بشیر و نذیر است و سراج است و منور

(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۵۰۹)

وی «گره» را نیز به شکل «کره» به کار برده که احتمالاً آن را با «کره» فارسی به معنی «بچه‌اسب» قیاس کرده‌است. شاید ماهیت تلفظ *r* نیز در مشدد شدن این کلمه مؤثر بوده‌است:

مخرام و مشو حرم از اقبال زمانه زیرا که نشد وقف تو این کره غبرا

(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۶)

مولانا «فایده» و «قطار» را نیز به شکل «فایده» و «قطار» به کار برده‌است که احتمالاً «قطار» به قیاس با صیغه‌های مبالغه، مانند «عطار» و «بزاز» و جز آن‌ها، تشدید گرفته‌است:

از چه رو فایده جویی ای امین چون بود فایده خود همین

(مولوی ۱۹۲۹، دفتر چهارم، ص ۴۵۵، بیت ۲۹۹۷)

۱. دو مثال دیگر در ناصرخسرو (۱۳۵۳، ص ۴۷۱) و دو مثال دیگر در مولوی (۱۹۲۵، ص ۸۷).

در طمع فایده دیگر نهد و آن مرادت از کس دیگر نهد

(همان ۱۹۳۳، دفتر ششم، ص ۵۱۴، بیت ۴۱۸۹)

آخرت قطار اشتر دان به مُلک در تبع دنیاش همچون پشم و پُشک

(همان ۱۹۲۹، دفتر چهارم، ص ۶۴۶، بیت ۳۱۴۲)

عثمان مختاری «صله» را به شکل «صلّه» به کار برده است:

همّت به لطف قوی دل کنند چون گردون همت به صلّه توانگر کنند چون دریا

(مختاری ۱۳۴۱، ص ۱۱)

مولوی نیز «صِلّت» را به شکل «صِلّت» به کار برده است:

مرزبان را خلعت و صِلّت دهد کودکان را هم کلاه زر نهد

(مولوی ۱۹۲۹، دفتر سوم، ص ۵۴، بیت ۹۴۲)

شاید «صِلّت» به قیاس با «علّت» مشدد شده باشد.

کلمه «مُفاد» به قیاس با «موادّ» گاهی به شکل «مَفاد» تلفظ می‌شود. کلمات «عمامه»، «قِلاده»، «قِرابه»، «لُفّافه» و «زُرّافه»، به قیاس با کلماتی مانند «علامه»، «فَتّانه»، «نَسّابه» و جز آن‌ها به «عمامه»، «قِلاده»، «قِرابه»، «لُفّافه» و «زُرّافه» تغییر یافته‌اند. «قِرابه» یا «قِرابه» در فرهنگ‌های عربی ضبط نشده، اما علامه قزوینی آن را در بعضی منابع قدیم به صورت «قِراب» و «قِرابه» یافته است (← افشار ۱۳۴۲، ج ۴، ص ۱۴۰-۱۴۲). در فارسی به معنی ظرفی است بزرگ، از شیشه نازک که برای نگهداری شراب و سرکه به کار می‌رود. حافظ آن را بدون تشدید به کار برده است:

در عهد پادشاه خطابخش جرم‌پوش حافظ قِرابه کش شد و مفتی پیاله‌نوش

(حافظ ۱۳۲۰، ص ۱۹۳)

نیز:

صوفی پیاله‌پیما، حافظ قِرابه‌پرهیز ای کوتاه‌آستینان تا کی درازدستی

(حافظ ۱۳۲۰، ص ۳۰۲)

نظامی نیز در لیلی و مجنون آن را بدون تشدید به کار برده است:

چون او ز تو دور شد به فرسنگ تو نیز بزَن قِرابه بر سنگ

(نظامی ۱۹۶۵، ص ۲۷۴)

اما در ابیات زیر، که در لغت‌نامهٔ دهخدا نقل شده، آن را مشدد به کار برده‌است:

راحت ز مزاج رخت بر بست قرآبهٔ اعتدال بشکست

نیز:

خورشید ز بیم اهل آفاق قرآبهٔ می نهاد بر طاق

مولوی (۱۳۳۶-۱۳۴۶، ج ۵، ص ۱۶۰) نیز آن را با تشدید آورده‌است:

قرآبه‌باز دانا، هس دار آبگینه تا در میان نیفتد سودای کبر و کینه

در عربی «قُرْبَة» به معنی «نزدیک شدن به پُری» است. گفته می‌شود «فی الإِنَاءِ قُرْبَةٌ» یعنی «ظرف نزدیک به پری است». «قِرْبَه» نیز به معنی «مَشک» است. «قرابه» نیز بی‌شک با این ریشه مرتبط است.

«ذرت» نیز در عربی به شکل «ذُرَّة» به کار می‌رود و در فارسی تشدید گرفته‌است. همچنین است کلمهٔ «هُنَّاق» در تداول عامهٔ تهران و قم و احتمالاً بعضی شهرهای دیگر این منطقه که اصل آن کلمهٔ عربی «خُنَّاق» است. منشأ تشدید این دو کلمه معلوم نیست. ۶. واج «ر» /r/ در میان دو مصوت در تعدادی از کلمات به صورت مشدد به کار رفته‌است، مانند «خَرْم»، «فَرِّخ»، «غَرَنده»، و غیره. بعضی از مؤلفان قدیم مانند بلوخرمان، از سال‌ها پیش، این نکته را یادآوری کرده‌اند که صامت‌های روان، یعنی r و l، می‌توانند مشدد شوند. بلوخرمان مثال‌های زیر را می‌آورد: «نَرَه»، «زَرین»، «پَریدن»، «دَریدن»، «بَریدن»، «کَره»، «فَرِّخ»، «خَرْم»، «کَلَه» و «گَلَه» (Blochmann 1872 [1970], p. IX)، اما بلافاصله اشاره می‌کند که تمام این کلمات می‌توانند بدون تشدید هم به کار روند و عملاً هم چنین هستند، چنان‌که «کَره» که در مصراع زیر از سعدی با تشدید به کار رفته:

شترکَرهٔ^۱ با مادر خویش گفت

در شعر زیر از امیرخسرو به شکل مخفَّف به کار رفته‌است:

جود جواد هرچه نه ذاتی است مردن است استر بمیرد از کره چون مادیان کشد

میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی نیز می‌نویسد: «در فارسی حرف‌های سیَّال یا نرم [liquid] «ر» که صوتی است لرزانی یا لرزنده یا چندضربی یا تکریری، و «ل» که صوتی است کناری... به‌ویژه تشدیدپذیرند. در این میان تشدیدپذیری «ر» بسیار جالب

۱. در سعدی (۱۳۶۳، ص ۱۴۱): شتربچه.

است و آشکارا در ذات آن است... در این زمینه اصطلاح‌های لرزانی و تکریری کاملاً گویا هستند. تشدیدپذیری «ر» را باید در همین سازوکار لرزانی یا تکریری آن جستجو کرد» (ادیب‌سلطانی ۱۳۵۴، ص ۴۶-۴۷). وحیدیان کامیار نیز می‌نویسد: «صامت «ر» ... صامتی تکریری است و آمادگی مشدد تلفظ شدن را دارد، مانند پره، خرّم، زرین، غریدن، غرّش، ارّه، برّه، ترّه، درّه، و غیره» (وحیدیان کامیار ۱۳۷۶ [۱۳۷۱]، ص ۳۰۰).

چنان‌که در بالا دیدیم تشدید یا تکرار /r/ در بعضی از این کلمات ناشی از همگون شدن یک صامت دیگر، اساساً /n/، با /r/ و در نتیجه مشدد شدن آن است، اما در بعضی دیگر واقعاً به دلیل ماهیت تکریری بودن آن است که با برخورد مکرر نوک زبان به پشت لثه بالا تولید می‌شود. مشدد شدن /r/ به‌ویژه در میان دو مصوت پیش می‌آید. کلمه «خرّم» به نوشته هوشمان (p. 55) از *hu-rama- گرفته شده و در نتیجه یک /r/ دارد. وی در جای دیگر (p. 259-260) کلمات «جرّه» در «جرّه‌باز» (= باز نر) (معرب آن: «زُرَّق»)، «کُره» (معرب آن: «کُرَج») و «نرّ» و «نرّه» (از اوستایی nar-) را مثال می‌آورد. وی اشتقاق «جرّه» و «کُره» را نامشخص و تشدید «نرّ» و «خرّم» را ثانوی و نه اصلی می‌داند.

مثال دیگر /r/ مشدد «کُره» به جای «کُره» در هدایة المتعلمین است (اخوینی ۱۳۴۴، ص ۶۳۷: شیر کُره‌گرفته). مثال‌های دیگر عبارت‌اند از «بادرنجُو» و «بادرنجبویه»، «بادرُوج»، «ماسرَجُو» (= «ماسرَجویه»، نام خاص)، «پوستُو»، «کرفس»، «وارُو» (= «وارو»، «بالو»، یعنی «زگیل»)، «پاری» («پاره‌ای») و «بسرشند» در الأبنیه (← هروی ۱۳۸۸، ص چهل‌وهشت مقدمه). کلمه «خریدن» نیز در تعدادی از متون شعری با «ر» مشدد به‌کار رفته‌است، از جمله در ابیات زیر از ناصرخسرو:

گر طعام جسم نادان را همی خُری به زر مر طعام جانِ دانا را به جان باید خرید

(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۵۳)

به ده دینار طنپوری بخرند به دانگی کس نخرَد جمع فرقان

(همان، ص ۱۰۸)

گر بخرم هیچ کس را برگزاف همچو ایشان لامحاله من خرم

(همان، ص ۴۷۱)

تشدید کلمه «حراج» از «حراج» عربی نیز در این دسته جای می‌گیرد.

«ل» مشدد نیز در کلمات «گلّه»، «پلّه»، «کلّه»، «دلّه»، «تلّه» (به جای «تله» در بعضی گویش‌ها)، «غلک» (قلک)، «فلّه» (گوره‌ماست)، «جلّه» (= نوعی قارچ)، «چله» (زه کمان و ریسمانی که در بافندگی به کار می‌رود)، «خلّه» (آب غلیظ بینی)، «شلّه» (به معنی سرگین‌دان و جای پلیدی در کوی‌ها و نیز شرم زنان^۱)، و غیره نیز دیده می‌شود. بعضی صامت‌های سایشی نیز میان دو مصوت مشدد می‌شوند. بی‌شک این حالت مربوط به زمانی بودن آن‌ها، یعنی امتداد زمانی تلفظ آن‌ها، است. کلمه «مدرسه» گاهی در تداول به شکل «مدرسه» تلفظ می‌شود. «می‌رسد» نیز گاهی به شکل «می‌رسه» ادا می‌شود. همچنین «لته» غالباً به شکل «لته» تلفظ می‌شود. در الانبیه نیز با تشدید ضبط شده است (← هروی ۱۳۸۸، ۱۱۹، رو، ۱۲۰ پشت). «ماسه» نیز گاهی «ماسه» تلفظ می‌شود.

تشدید «م» در کلمه «زَمی» (= زمین) و «ک» در «مکیدن» در هدایة المتعلمین (اخوینی ۱۳۴۴، ص ۵۵۲ [زَمی]، ۳۸۹، ۴۳۴، ۵۸۲ و ۶۱۸ [مکیدن]) برای نگارنده قابل توجیه نیست. شاید «زَمی» با «کَمی» (= کمی) که در همین متن آمده (ص ۲۰۵، ۵۰۸ و ۸۰۵) قیاس شده باشد.

در نسخه‌های شاهنامه «مژه» بارها با تلفظ «مژّه» به کار رفته، اما خالقی مطلق در بخش اول شاهنامه، براساس نسخه فلورانس، همه این موارد را به صورت «میژه» ضبط کرده است (← فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۶۷، ۲۹۹، ۳۰۹). در جلد هشتم (ص ۴۵۹، بیت ۵۷۰) نیز که همه نسخه‌های او «مژّه» داشته‌اند، متن را «تصحیح قیاسی» کرده و «مژّه» را به «میژه» بدل کرده است. خالقی در یادداشت‌های شاهنامه (ج ۱، ص ۲۳۹) در توجیه این ضبط نوشته است: «ریخت میژه به معنی مژه [پهلوی mij(ag)]، تنها چند بار در ف [= نسخه فلورانس] ... آمده و نیز یک بار در فرهنگ عبدالقادر بغدادی (به شماره ۲۴۱۵). همان‌گونه که او مید را در دستنویس‌های تازه‌تر به امید برگردانده‌اند، میژه را نیز مژّه نوشته‌اند. ریخت میژه اشباع ریخت پهلوی است.»

۱. کلمه «شلّه» در «آش شله‌قلمکار» و «شله‌زرد» از این مقوله نیست. «شلّه» از «شل» گرفته شده و تشدید آن ناشی از مصوت بلند ۵ قبل از «ل» است. در هرات این کلمه šōla تلفظ می‌شود که مخفف شدن «ل» در آن موجب بلند شدن مصوت قبل از آن، یعنی ۵، شده است. برای شواهد «فلّه»، «جلّه»، «چله»، «خلّه»، «شلّه» و «کلّه» ← اسدی ۱۳۱۹، ص ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۹۵، ۴۴۴، ۴۲۹ و ۴۹۴. بعضی از این کلمات در پهلوی نیز دارای ۱ مشددند، اما ظاهراً تشدید آن‌ها اصلی و ناشی از ادغام نیست. از این دسته است «پله» که در کلمه پهلوی pillagān دیده می‌شود (← MacKenzie 1971؛ نیز: حسن دوست ۱۳۸۳، ذیل همین کلمه).

در این باره دو نکته گفتنی است؛ نخست آنکه به غیر از شاهنامه فلورانس و نسخه مأخذ عبدالقادر، که بی‌تردید با نسخه فلورانس هم‌خانواده بوده، در هیچ متن دیگر فارسی «مژه» به صورت «میژه» ضبط نشده است. اگر «میژه» واژه رایجی بوده که کاتبان شاهنامه آن را به «مژه» بدل کرده‌اند چرا در هیچ متن دیگر و هیچ نسخه دیگر شاهنامه نیامده است؟ این کلمه بی‌هیچ تردیدی یک کلمه گویشی بوده که کاتب نسخه فلورانس آن را وارد متن خود کرده است. وجود آ بلند در آن نشان‌دهنده صامت مشدد «ژ» است که پس از تخفیف موجب کشش آ شده است. بنابراین اصل آن «*مژه» بوده که تلفظ نادری از «مژه»، «مژه» و «مژه» است. صورت پهلوی این کلمه، همان‌طوری که خالقی هم آن را نقل کرده، miĵ(ag) است (← MacKenzie 1971)، اما ĵ در این کلمه نشان می‌دهد که کلمه باید از زبان پارتی گرفته شده باشد، زیرا ĵ («ج») در زبان پهلوی اصیل نیست. ظاهراً «مژه» هم، به دلیل وجود «ژ» در آن، مأخوذ از پارتی است. فرهنگ‌ها «مژه» را به کسر و ضم میم، هر دو، ضبط کرده‌اند. بنابراین، ضبط «مژه» از یک سو به صورت پهلوی کلمه نزدیک است و از سوی دیگر به منشأ مفروض پارتی آن. با این مقدمات، «میژه» ضبط دشوارتر و برتر نیست و باید به حاشیه برده می‌شد. دوم اینکه در لغت شهنامه عبدالقادر چهار بیت به شماره‌های 2411-2415 نقل شده که در آن‌ها «میژه» به جای «مژه» به کار رفته است (← بغدادی ۱۸۹۵، ص 214). «مژه» در هدایة المتعلمین (اخوینی ۱۳۴۴، ص ۱۲۳) نیز دیده می‌شود. جمع «مژه» نیز گاهی در متون منظوم کهن به صورت «مژگان» به کار رفته است:

سلاق آن است که پرک چشمکانش
درم گیرد بریزد مژگانش

(میسری ۱۳۶۶، ص ۶۸)

«مژه» نیز در هدایة المتعلمین یک بار با تشدید ضبط شده است (اخوینی ۱۳۴۴، ص ۲۶). امروز هم این تلفظ مشدد وجود دارد. صورت پهلوی این کلمه mizag است و بنابراین تشدید کلمه باید در فارسی دری پیدا شده باشد.

۷. تشدیدهای عاطفی و القائی. تقریباً در همه زبان‌ها در حالت‌های شدید عاطفی، و نیز هنگام تأکید، بعضی واج‌های کلمات مشدد یا بلند (مصوت‌ها) تلفظ می‌شوند.

۱. در شماره آینده فرهنگ‌نویسی به یک کلمه گویشی دیگر در نسخه فلورانس اشاره خواهیم کرد.

فارسی نیز از این جهت مستثنا نیست. صامت «م» در کلمات «همه» و «همیشه» در چنین حالاتی معمولاً مشدد تلفظ می‌شود. تشدید کلمه «آفرین» نیز از این مقوله است. همین‌طور است تشدید در کلمه «فت» در ترکیب «فت و فراوان». صامت «س» نیز در یک کلمه تابوی دوحرفی، قبل از کسره اضافه، در دشنامی رایج، مشدد می‌شود. همین‌طور است «س» کلمه «سگ» در «پدسگ» (پدرسگ).

۸. نام‌آواها و اصوات. تعدادی از این نوع کلمات نیز همیشه مشدد به‌کار می‌روند، مانند «تَقَه»، «شُرَه»، «فَشْک»، «هَرَه و کِرَه»، «فِس و فِس»، «مِن و مَن»، «غَر و غَر»، «دَقی»، «تاپی»، «تِلپی»، «شَرَقی» و «فِسی». «غَرش» و «غَریدن» نیز از نام‌آوای مربوطه گرفته شده‌است. چنان‌که دیده می‌شود در «فِس و فِس» و «مِن و مَن» و «غَر و غَر» تشدید به این سبب است که بعد از کلمه اول مصوت O آمده و به همین دلیل تشدید در آن ظاهر شده‌است. کافی است O را برداریم تا این ترکیبات به «فِس فِس» «مِن مَن» و «غَر غَر» تبدیل شود. در بقیه کلمات نیز بعد از صامت مشدد، I آمده‌است.

تشدید پایانی

شرایط ظاهر شدن تشدید پایانی کلماتی مانند «پَر»، «پَر»، «فَر»، «کَر» و جز آن‌ها به‌ویژه حضور مصوت کلمه بعدی است. باین‌همه، گاهی این کلمات در سروده‌های شعرای دوره اول، بدون آنکه مصوتی بعد از آن‌ها آمده باشد نیز به‌صورت مشدد به‌کار رفته‌اند. البته وزن شعر ایجاب می‌کند که بعد از این کلمات یک مصوت مستترقه یا شوا (schwa) تلفظ شود، مانند موارد زیر:

کَر:

زین کور و کَر لشکر بیزاری گر بر طریق حیدر کَراری

(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۴۹۰)

پَر:

وز قیاس تو چو با پَرند پَرنده همه پَر دارد نیز ماهی چون نپَر در هوا

(همان، ص ۴۹۶)

گاهی کلماتی که به صامت + مصوت ختم می‌شوند، بدون آنکه کلمه بعد از آن‌ها با مصوت آغاز شود نیز مشدد می‌شوند، مانند مثال‌های زیر:

کژ:

ناید ز چوب کژ ستون، گر تو راستی دین را به جز تو نیست سوی راستان ستون
(همان، ص ۵۱۷)

بُز:

خرد و جهل کی شوند عدیل؟ بَز را نیست آشنا روّاس
(همان، ص ۴۳۹)

خوش:

گرّی است این جهان به مثلّ زیرا بس ناخوش است و خوش بخارد گر
(همان، ص ۴۶)

مس:

از محبت تلخ‌ها شیرین شود از محبت مس‌ها زرین شود
(مولوی ۱۹۲۵، دفتر دوم، ص ۳۳۰، بیت ۱۵۲۹)

کلمات عربی نیز چنین وضعی دارند، مانند

سل:

طیبیان این‌چنین را سلّ خوانند و ایشان در علاج این بمانند
(میسری ۱۳۶۶، ص ۱۰۲)

این مثال‌ها مسئله تخفیف تشدید پایانی کلمات یا نبودن مطلق آن را که بعضی از پژوهندگان مطرح کرده‌اند (← وحیدیان کامیار ۱۳۷۶ [۱۳۷۱]، ص ۲۹۴) مورد تردید قرار می‌دهد. متخصصان در تعریف صامت مشدد (geminate) گفته‌اند که بخش اول صامت مشدد در پایان هجای قبل و بخش دوم آن در آغاز هجای بعد قرار می‌گیرد (← Crystal 2008، ذیل geminate؛ Dubois 1973، ذیل géminé). طبق این تعریف، در پایان کلمه، در صورتی که کلمه بعدی با مصوت شروع نشود، صامت مشدد وجود ندارد. این تعریف کلاً از نظر واج‌شناسی و به مقدار زیادی از نظر آواشناسی درست است، اما برای توجیه مثال‌های بالا باید به شرح نحوه تولید صامت مشدد از نظر آواشناسی پرداخت.

برای تولید هر آوا یا واج سه مرحله وجود دارد: ۱. آمادگی؛ ۲. درنگ؛ ۳. انجام. در مرحله آمادگی، اندام‌های دست‌اندرکار تولید آوا در موقعیت تولید آن آوا قرار می‌گیرند. در مرحله درنگ، اندام‌های مورد نظر در موقعیت تولید آوای مورد بحث توقف می‌کنند

و در مرحلهٔ انجام، اندام‌های مورد نظر از موقعیت تلفظ آن آوا خارج می‌شوند، مثلاً برای تولید واج /p/ در مرحلهٔ آمادگی لب‌ها روی هم قرار می‌گیرند و نرم‌کام راه خروج هوا از بینی را مسدود می‌کند. در مرحلهٔ درنگ این اندام‌ها در همین حالت باقی می‌مانند تا هوایی که از شش‌ها خارج می‌شود پشت لب‌ها جمع شود. در مرحلهٔ انجام لب‌ها باز می‌شود و هوا با فشار به بیرون می‌جهد. در مورد صامت‌های مشدد، مرحلهٔ انجام صامت اول و مرحلهٔ آمادگی صامت دوم در هم ادغام می‌شود. به عبارت دیگر، مرحلهٔ انجام صامت اول و مرحلهٔ آمادگی صامت دوم حذف می‌شود. در نتیجه، مرحلهٔ درنگ این دو صامت به هم می‌پیوندند و به یک درنگ طولانی تبدیل می‌شوند، سپس مرحلهٔ انجام صورت می‌گیرد (ـ ثمره ۱۳۷۸ [۱۳۸۵]، ص ۳۳). بنابراین برای انجام گرفتن مرحلهٔ انجام یک صامت مشدد حقیقتاً نیازی به وجود مصوت بعدی نیست. این صامت به‌جای داشتن یک درنگ معمولی فقط دارای درنگی دوبرابر است. با این وصف، تفاوت تلفظ کلمهٔ «رُب»، مثلاً در «رُب‌دشامبر»، با «رُب» (نوعی خوردنی که از پخته و غلیظ شدن شیرۀ بعضی میوه‌ها گرفته می‌شود) در همین درنگ دوبرابر کلمهٔ «رِب» است. البته تردید نیست که تلفظ صامت مشدد این کلمه و کلمات مشابه آن می‌تواند در پایان مطلق کلمه با یک درنگ معمولی انجام بگیرد. در صورتی که این‌گونه کلمات با یک درنگ تلفظ شوند، مصوت قبل از آن‌ها از نظر آواشناسی بلندتر تلفظ می‌شود و در صورتی که با دو درنگ تلفظ شوند مصوت‌های آن‌ها کوتاه می‌شود. شاهد آوردن از بعضی اشعار که در آن‌ها مثلاً «شک» با «نمک» قافیه شده‌است، برای نفی وجود تشدید پایانی درست نیست. طبق قواعد شعر فارسی وجود کلمات مشدد، یا با دو درنگ، در پایان مصراع‌ها به‌کلی منتفی است، زیرا وجود صامت مشدد مستلزم به تلفظ درآوردن یک مصوت خستی بعد از آن است و با تلفظ چنین مصوتی یک هجای کوتاه به کلمه افزوده می‌شود و وجود هجای کوتاه در پایان مصراع‌های شعر فارسی به‌کلی منتفی است. برای ثابت شدن این نکته که این کلمات دارای تشدید پایانی هستند کافی است بعد از آن‌ها کلمه‌ای بیاید که با مصوت آغاز شود، یا با اجزائی ترکیب شوند که دارای مصوت آغازی باشند، مانند «حق» ← «حقانی»؛ «مقر» ← «مقر»؛ «مطمئن» ← «مطمئناً»، «مطمئنم»؛ «فن» ← «فناوری» و غیره. بد نیست در پایان این بحث یادآوری

گردد که بسیاری از کلماتی که تشدید پایانی دارند از عربی وام گرفته شده‌اند و در آن زبان این کلمات از ریشه‌های مضاعف هستند.

تخفیف تشدید

همچنان‌که در آغاز مقاله گفته شد، در زبان فارسی، برعکس زبان‌هایی مانند ایتالیایی و تا حدی عربی، تشدید جنبه واجی ندارد و برای ایجاد تمایز معنایی به‌کار نمی‌رود. جفت کلماتی مانند «فرار» ~ «فرار»، «حلال» ~ «حلال»، «سیری» ~ «سری»، «بنا» ~ «بنا»، «دوار» ~ «دوار»، «کمی» ~ «کمی»، «دلال» ~ «دلال»، «کُره» ~ «کُره» و نظایر آن‌ها^۱ در فارسی نادرند و صامت‌های مشدد را در آن‌ها باید خوشه دو صامت دانست که تصادفاً یکسان‌اند. به دلیل همین نقش نداشتن تشدید در تمایز معنایی، کلمات مشدد، خواه از اصل ایرانی و خواه از منشأ عربی، همیشه گرایش به ساده شدن داشته‌اند. در زیر، نخست بعضی از کلمات عربی را که در فارسی مخفف شده‌اند ذکر می‌کنیم، آنگاه تعدادی از کلمات فارسی را که دارای دو تلفظ مشدد و مخفف هستند به‌دست می‌دهیم:

کلمات عربی:

«امّا» ← «اما»^۲، «بَقَم» ← «بَقَم»، «بَلَوَط» ← «بلوط»، «تَنُور» ← «تنور»، «حَمَام» ← «حموم» (که از «حَمَام» گرفته شده‌است)، «حِنَاء» ← «حنا»، «خَاص» ← «خاص» (در «خاص و عام»)، «دَمَل» ← «دمل»^۳، «زَمَرْد» ← «زمرد»، «سَمَاق» ← «سماق»^۴، «عَمَارِی» ← «عماری» (که امروز «عماری» تلفظ می‌شود)، «غَزَالِی» ← «غزالی»، «فَقَاع» ← «فقاع» (نیز ← هروی ۱۳۸۸، ۸۳ پشت، ۱۵۲ رو)، «قَنَارَه» ← «قناره»، «قُنْبِیْط» ← «قنبیط»^۵، «كَتَان» ← «کتان»، «كَتَه» (از عربی «کنتینه») ← «کته»^۱، «نَقَارَه» ← «نقاره».

۱. مثال‌های دیگر: «خراج» ~ «خرّاج»، «فلاح»، «فلاح»، «ثبات» ~ «ثبات»، «طواف» ~ «طواف»، «عیار» ~ «عیار»، «دله» ~ «دله».
۲. بهار می‌نویسد در تداول مردم خراسان «کرت» به شکل «کرت» به‌کار می‌رود (بهار ۱۳۲۱، ج ۱، ص ۱۸۶).
۳. «دَمَل» در عربی به شکل «دَمَل» نیز به‌کار می‌رود.
۴. در الاینه نیز سه بار «سماق» بدون تشدید ضبط شده‌است (هروی ۱۳۸۸، ۷۱ پشت، ۱۲۳ رو، ۱۹۹ رو).
۵. «قنبیط» در قم به کلمه «قُمَری» گفته می‌شود.

کلماتی که به «ئیت» ختم می‌شوند نیز، چنان‌که در شعر دیده می‌شود، گاهی مخفف شده‌اند، مانند

شاخ زنبور به انگور تو افگندستی چو نیت کردی کانگور به دهقان ندهی

(ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۴۶۴)

چو شد ورقه آگه ز گفتار اوی نیت کرد رفتن به بیکار اوی

(عیوقی ۱۳۴۳، ص ۳۸)

ز حمیت همه جنگ را ساخته دل هریک از مهر پرداخته

(همان، ص ۵۹، سطر ۳؛ نیز سطر ۸)

بگفت این سخن و اندر آن ساده دشت ز حمیت یکی گرد ورقه بگشت

(همان، ص ۶۳)

امروز نیز بیشتر کلماتی که به «ئیه»، «ئیت» و «ئیات» ختم می‌شوند در گفتار به تخفیف به‌کار می‌روند، مانند «فیضیه»، «صفیه»، «رقیه»، «هدیه»، «رعیت»، «خاصیت»، «مالیات»، «دخانیات»، «شرعیات» و غیره.

مولوی بعضی از صیغه‌های مبالغه را نیز مخفف به‌کار برده‌است. اگر این کاربردها معرفّ تلفظ‌های واقعی زمان او نباشند، قیاساً ساخته شده‌اند. مثال‌ها عبارت‌اند از:

حجام به جای حجام:

بچه می‌لرزد از آن نیش حجام مادر مشفق در آن غم شادکام

(مولوی ۱۹۲۵، دفتر اول، ص ۱۷، بیت ۲۴۴)

قلاش به جای قلاش:

گفت قاضی کش بگردانید فاش گرد شهر این مفلس است و بس قلاش

(همان، دفتر دوم، ص ۲۸۲، بیت ۶۴۸)

و نیز «خفاش» به جای «خفّاش» (دفتر ۳، ص ۶۰، بیت ۱۰۶۰)، «قصاب» به جای «قصاب» (دفتر ۳، ص ۸۴، بیت ۱۴۸۹)، «عیار» به جای «عیار» (دفتر ۳، ص ۱۱۹، بیت ۲۰۸۱) و نیز دفتر ۶،

→

۱. در مازندران و گیلان «کته» با تشدید به‌کار می‌رود.
۲. امروز در شهر تنکابن «بقال» به شکل bayâl تلفظ می‌شود. بنابراین احتمال می‌رود که در زبان مولوی نیز این کلمات به شکل مخفف به‌کار می‌رفته‌اند.

ص ۲۹۰، بیت (۳۳۵)^۱، «صیاد» به جای «صیاد» (دفتر ۳، ص ۱۴۵، بیت ۲۵۶۵)، «نخاس» به جای «نخاس» (دفتر ۳، ص ۱۹۹، بیت ۳۴۹۲)، و «حمال» به جای «حمال» (دفتر ۶، ص ۵۳۲، بیت ۴۴۹۱)^۲.

کلمات فارسی

پِشَه ← «پشه»، «شکر» ← «شکر»، «تر» ← «تر»، «گر» ← «گر»، «پر» ← «پر»، «پَر» ← «پَر»، «بِجَه» ← «بچه»^۳، «دره» ← «دره»، «کر» ← «کر»، «امید» ← «امید»، «تره» ← «تره»، «لِپَه» ← «لیپه»، «بُتَه» ← «بته»^۴، «گلَه» ← «گله»، «برَه» ← «بره»، «بَتَر» ← «بتر»^۵، و غیره.

تشدیدهای پایانی بعضی کلمات عربی نیز مخفف شده‌اند و قبل از مصوت نیز بازنمی‌گردند، مانند «آشَل» ← «شَل» ← «شَلیدن»؛ «حاج» ← «حاجی»؛ «حواس» ← «حواس جمع»؛ «علی» ← «علی موسوی»؛ «عوام» ← «عوامانه» و «عوام‌الناس»؛ «غم» ← «غم‌آلود» و «غمین»؛ «فن» ← «فن او» («در شعر میبچ و در فن او» [نظامی ۱۳۶۵، ص

۱. قطران (۱۳۳۳، ص ۲۳۸) نیز در بیت زیر «عیار» را بدون تشدید استعمال کرده‌است:
جهانداران ز خشم او شکوهند چو غم‌آزان شکوهند از عیاران

همچنین عطار (۱۳۸۳، ص ۲۷۲) در بیت زیر:
من عیار کوهم و مرد گهر نیستم یک لحظه بی تیغ و کمر

وی «سجاده» را نیز بی تشدید به‌کار برده‌است (همان، ص ۲۷۰).

۲. زرین‌کوب (۱۳۷۸، ص ۱۷۷) بیشتر مثال‌های مولوی را نقل کرده‌است. سنایی نیز در این بیت از حدیقه «فعال» را به‌صورت «فعال» به‌کار برده‌است:

نعت و فضل رسول شد گفته دُرّ عقل فعال شد سفته

(سنایی ۱۳۲۹، ص ۲۹۴)

۳. در اصفهان «بچه» همیشه به صورت مخفف و با تلفظ «بچه» به‌کار می‌رود.

۴. «بته» از «بوته» böte گرفته شده که پس از کوتاه شدن o صامت t در آن مشدد شده، سپس دچار تخفیف شده‌است.

۵. این کلمه هنوز در افغانستان بدون تشدید به‌کار می‌رود.

۶. بیشتر کلماتی که به «ی» مشدد iy(y) - ختم می‌شوند و نام خاص شده‌اند، مانند «ولی»، «نبی»، «زکی»، «ولی‌الله» و جز آن‌ها در فارسی با تخفیف به‌کار می‌روند. این نام‌ها از این نظر با نام‌های «زرین‌تاج» و «امید»، در مقابل «زرین» و «امید» به عنوان لغت، قابل مقایسه‌اند. (البته زرین با تشدید به عنوان نام خاص نیز به‌کار می‌رود). در سایر موارد کلمات عربی مختوم به iy(y) - در فارسی مخفف شده‌اند، مانند «منفی»، «مبنی»، «طبیعی»، «علوی»، و غیره. مواردی مانند «علی مرتضی»، «نبی اکرم»، و «ولی دم / بچه» و جز آن‌ها استثنا هستند و از نوشتار گرفته شده‌اند.

[۸۲]؛ «کف» ← «کفِ دست»؛ «محک» ← «محکِ تجربه» («خوش بُودِ گر محک تجربه آید به میان» [حافظ ۱۳۲۰، ص ۱۰۸])؛ «مُخ» ← «مخِ پوک»؛ «مستحق» ← «مستحق هجران» («عشقبازان چنین مستحق هجرانند» [حافظ ۱۳۲۰، ص ۱۳۱]).

اما زبان فارسی، به‌جز تخفیف، گاهی دو راه دیگر نیز برای فرار از تشدید برگزیده‌است؛ یکی تبدیل صامت دوم صامت مشدد به صامتی دیگر از طریق فرآیند دگرگونی یا دگرگون‌شدگی (dissimilation) است. از این فرآیند بیشتر در زبان گفتار و در گویش‌های غیرمکتوب و عمدتاً در میان عوام استفاده شده‌است. براساس این فرآیند کلمات «سین»، «سجل»، «جهنم»، «تَنور» و «مهم» به «سیند» (در «سیندوسال»)، «سجلد»، «جهندم»، «تندور» و «مُهند» تبدیل شده‌اند. کلمهٔ اخیر را نگارنده از عوام قم شنیده‌است. کلمهٔ «اما» نیز در روستاهای تربت‌حیدریه به صورت «امبا» درآمده‌است (شکورزاده ۱۳۴۶، ص ۴۹۲؛ دانشگر ۱۳۷۴، ذیل همین کلمه). «جَمَاز(ه)» نیز در کرمان به شکل «جمباز» به‌کار می‌رود (بقایی ۱۳۴۲، ص ۲۶). همچنین کودکان زبان‌آموز «بَنائی» را به شکل «بندائی» تلفظ می‌کنند.

دیگر، تخفیف صامت مشدد و بلندتر تلفظ کردن مصوت قبل از آن است. این تحول در چند کلمهٔ قدیمی زیر دیده می‌شود:

«مَصاف» مبدل «مَصَف»؛ «مَشام» مبدل «مَشَم» (که ایرانیان از ریشهٔ «شَم» عربی ساخته‌اند)، «مُلاطفَه» مبدل «مُلاطفَه»؛ «مُجاهِر» مبدل «مَجْهَر»؛ «توافی» مبدل «توقی»؛ «دوکان» مبدل «دگان» (برای بحث بیشتر در این باره ← صادقی ۱۳۷۳، ص ۲-۷).

۱. محمد قزوینی در یادداشت‌ها به این نوع کلمات چنین اشاره کرده‌است: تخفیف مشدد (در طی عبارات فارسی): کف دست و کف پا، حاجی، فلان قریه از محال فلان شهر است، لغت عامیانه، آدم عامی، سنایی گوید:

از پی ردّ و قبول عامه خود را خر مساز زآنکه نبود کار عامه جز خری یا خرخری
 گاو را باور کنند اندر خدایی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

سعدی گوید:

گر به شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ

جمع کلمات مشددهٔ اخیر که در فارسی بدیهی است مخففاً استعمال می‌شوند، مانند «خواص» و «عوام» و «مسام» و «مشام» و «شک» و «ظن» و «سیر» و «حق» و امثال ذلک [در غیر مورد اضافه به یک اسم دیگری] از مثال مقصود بالاصالة ما خارج است (← افشار ۱۳۳۳، ج ۲، ص ۴۳). قزوینی در مورد کلمات «مصاف» و «مشام» دچار خطا شده‌است. ما عن قریب در زیر دربارهٔ این دو کلمه توضیح خواهیم داد. «مسام» نیز، تحول‌یافتهٔ «مَسَم»، بر ساختهٔ ایرانیان از کلمهٔ «سم» (زهر) است که به معنی سوراخ‌های محل ترشح عرق در بدن به‌کار می‌رود. در عربی ریشهٔ «سَم» به معنی «ترشح» و معانی نزدیک به آن نیامده‌است.

باین‌همه امروز، غیر از کلمات عربی، کلمات فارسی فراوانی هست که با تشدید به‌کار می‌روند و گونه غیرمشدد ندارند. بعضی از این کلمات عبارت‌اند از: «اره»، «پره» (که از «پر» گرفته شده‌است)، «بزمجه»، «پله»، «ترقه» (اگر اسم صوت نباشد، از «ترقیدن»، صورت دیگر «ترکیدن» گرفته شده و بعداً مشدد شده‌است)، «تکه» (شاید از عربی «تکه» به معنی «بند تنبان»)، «خره» (لجن)، «خرم»، «دله»، «سق»^۱ (از «سقف»)، «فرخ»^۲، «قلاّب»، «کله»، «کره»، «کپه» (که ظاهراً از عربی «قُبّه» گرفته شده)^۳، «کلاش» (ظاهراً مشتق از «قلاش»)، «گبه»، «لق» (احتمالاً مشتق از «لغزیدن»)، «مته»، «هره» و «یکه» (ظاهراً مشتق از «یک»). کلماتی که دارای «ل» مشدد هستند قبلاً نقل شدند. به این کلمات باید کلمات ترکی «تپه»، «جغه»، «شلاق» و احتمالاً چند کلمه دیگر را نیز افزود.

نتیجه‌گیری

تشدید در کلمات فارسی اصیل در بیشتر موارد ناشی از ادغام یا همگون شدن دو صامت است، اما در کل کلمات زبان ظهور آن تحت تأثیر بافت آوایی بوده‌است. در بعضی موارد دیگر نیز قیاس عامل پیدایش آن بوده‌است. در کلمات اندکی نیز نشان‌دهنده حالات عاطفی است. در تاریخ زبان فارسی ریشه‌هایی که دارای دو صامت یکسان باشند وجود ندارند یا بسیار نادرند. در نظام واجی این زبان نیز تشدید نقش تقابلی نداشته‌اند.

باین‌همه، پس از ورود انبوه کلمات عربی به فارسی به مقدار کلمات مشدد بسیار افزوده شده و جزء مشدد جفت‌های کمینه معدودی که در آن‌ها تقابل معنایی ایجاد شده تقریباً در همه‌جا عربی است. گرایش تدریجی سخن‌گویان فارسی‌زبان به حذف

۱. «سقف»، پس از افتادن «ف» از آن، به sa:q تبدیل شده، سپس کشش مصوت آن از بین رفته و «ق» آن مشدد شده‌است. در گویش مازندرانی «سق»، «ساک» تلفظ می‌شود که a: در آن به â بدل شده‌است. «ق» نیز از ابتدا به «ک» بدل شده‌است.

۲. «فرخ» در متن پهلوی میان شعر هجایی و عروضی فارسی (از قرن ششم) به صورت «فَرخ» ضبط شده‌است (← صادقی ۱۳۹۱، ص ۳۷۳)

۳. به نوشته دورفر «کپه» در ترکی به معنی مقدار علفی است که یک بار با چنگک برمی‌دارند. وی نوشته چون این کلمه در ترکی قدیمی نیست، احتمالاً از فارسی گرفته شده‌است (Dörfer 1963، ذیل همین کلمه).

تشدید در مقابل پذیرش انبوه کلمات مشدد عربی نیز بسیار ضعیف بوده‌است. امروز تلفظ کلمات مشدد جزو عادات زبانی فارسی‌زبانان شده و اگر باز تعدادی کلمات مشدد از عربی یا هر زبان دیگر وارد زبان آن‌ها شود، در تلفظ آن‌ها هیچ‌گونه دشواری پدید نمی‌آید. سخن بسیاری از محققان قدیم و جدید که تشدیدهای بافتی و قیاسی و بعضی از تشدیدهای اصیل فراموش‌شده را ناشی از ضرورت شعری می‌دانند نیز، اگر در موارد اندکی درست باشد، اساساً نادرست است.^۱

سخن نصیرالدین طوسی (۱۳۲۰، ص ۱۸) که می‌گوید: «چندان‌که در لغت پارسی تشدید کمتر آورند بهتر باشد، چه تشدید در آن لغت اصلی نیست» و نظر ملک‌الشعراى بهار که می‌نویسد: «تشدید در زبان فارسی نهادی نیست. در لغات قدیم فارسی حروف مشدد بسیار محدود است و آنکه هست نیز غالباً به تخفیف تلفظ می‌شود» (بهار ۱۳۲۱، ص ۱۸۵) ناظر به کلماتی است که تشدید در ریشه آن‌ها است و در آن به تشدیدهایی که در بافت به وجود آمده یا قیاساً پیدا شده توجه نشده‌است.

منابع:

- ابراهیمی، قربانعلی (۱۳۸۴)، فرهنگ مردم بیضا، نیک‌خرد، تهران.
ابوالفتوح رازی ← رازی، ابوالفتوح.
اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع (۱۳۴۴)، هدایة المتعلمین فی الطب، به تصحیح جلال متینی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
ادیب‌سلطانی، میرشمس‌الدین (۱۳۵۴)، درآمدی بر چگونگی شیوه خط فارسی، امیرکبیر، تهران.
اسدی، ابومنصور علی‌بن احمد (۱۳۱۷)، گرشاسب‌نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، بروخیم، تهران.
اسدی، ابومنصور علی‌بن احمد (۱۳۱۹)، کتاب لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران.
اسفندیاری، احمد (۱۳۸۰)، گویش بروجردی، میعاد، بروجرד.
افشار، ایرج (۱۳۳۳ و ۱۳۴۲)، یادداشت‌های قزوینی، ج ۲ و ۴، دانشگاه تهران، تهران.
انجو شیرازی، جمال‌الدین حسین (۱۳۵۱-۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، به تصحیح رحیم عقیقی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۳ جلد.

۱. برای اطلاع از تحلیل تشدید در زبان فارسی براساس نظریه واج‌شناسی خودواحد ← کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیہ ۱۳۸۲، ص ۳۴۰-۳۷۸.

- ایزدپناه، حمید (۱۳۶۷)، فرهنگ لکی، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، تهران.
- ایزدپناه، حمید (۱۳۸۱)، فرهنگ لری، اساطیر، تهران (چاپ اول: ۱۳۴۳).
- بغدادی، عبدالقادر (۱۸۹۵)، لغت شاهنامه، به تصحیح کارل زالمان، پترزبورگ.
- بقایی، ناصر (۱۳۴۲)، «درباره گویش کرمان»، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سال ۱۵، شماره ۱، ص ۱۵-۴۰.
- بهار، محمدتقی «ملک الشعرا» (۱۳۲۱)، سبک‌شناسی، تهران، ۳ جلد.
- تنوی، عبدالرشید (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد عباسی، بارانی، تهران.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۳۹-۱۳۴۴)، به تصحیح حبیب یغمایی، دانشگاه تهران، تهران، ۷ جلد.
- تفسیر قرآن مجید (= تفسیر کیمبریج) (۱۳۴۹)، به تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۲ جلد.
- ثمره، یدالله (۱۳۸۵)، آواشناسی زبان فارسی، ویرایش دوم، چاپ پنجم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- جهانگیری ← انجو شیرازی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۲۰)، دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، تهران.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، جلد ۱.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۲ جلد.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۳۸)، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، زوار، تهران.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹)، یادداشت‌های شاهنامه، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۳ جلد.
- دانشگر، احمد (۱۳۷۴)، فرهنگ واژه‌های رایج تربت حیدریه، آستان قدس رضوی، مشهد.
- دهخدا، علی‌اکبر (و دیگران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
- رازی، ابوالفتوح حسین‌بن علی (۱۳۷۱)، روض الجنان و روض الجنان معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، آستان قدس رضوی، مشهد، ج ۱.
- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس (۱۳۳۸)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران.
- ربیع (۱۳۸۸)، علی‌نامه، چاپ عکسی، میراث مکتوب، تهران.
- رشیدی ← تنوی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، سرّنی، علمی، تهران، چاپ هفتم، ۲ جلد.
- سعدی (۱۳۶۳) بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.

- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم (۱۳۸۵ قمری / ۱۹۶۶)، الانساب، به تصحیح عبدالرحمن معلمی یمانی، دائرةالمعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن (هند)، جلد ۵.
- سنایی، ابوالمجد مجدود (۱۳۳۶)، دیوان، به تصحیح مظاهر مصفا، امیرکبیر، تهران.
- سنایی، ابوالمجد مجدود (۱۳۴۱)، دیوان، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، ابن‌سینا، تهران.
- سنایی، ابوالمجد مجدود (۱۳۲۹)، حدیقه‌الحقیقه، چاپخانه سپهر، تهران.
- سهمی، حمزه‌زین یوسف (۱۳۸۷ قمری / ۱۹۶۷)، تاریخ جرجان، دائرةالمعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن (هند).
- شکورزاده، ابراهیم (۱۳۴۶)، عقاید و رسوم مردم خراسان، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- شمس قیس ← رازی، شمس‌الدین محمد.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۳)، «بعضی از تحولات ناشناخته کلمات عربی در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، سال ۱۱، شماره ۱، ص ۲-۱۱.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۹)، نگاهی به گویش‌نامه‌های ایرانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی / مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰)، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۸)، «ویژگیهای زبانی الابنیه»، در مقدمه ابومنصور هروی، الابنیه عن حقائق الادویه، متن عکسی از روی نسخه خطی اسدی شاعر، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ص سی‌وهفت - هشتادوشش.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۰)، «درباره ورقه و گلشاه عیوقی»، ارجمانه دکتر ذبیح‌الله صفا، میراث مکتوب، تهران، ص ۱۹۷-۲۲۳.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۱)، «بحثی در باب کتاب پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در دو قرن اول هجری از احمدعلی رجایی»، خرد بر سر جان، نامگانه استاد دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، به کوشش محمدجعفر یاحقی، محمدرضا راشد‌محصل و سلمان ساکت، سخن، تهران / قطب علمی فردوسی‌شناسی، مشهد، ص ۳۴۹-۳۸۸.
- طوسی، نصیرالدین محمد (۱۳۲۰ قمری)، معیار الاشعار، چاپ سنگی، تهران.
- عسکری عالم، علیمردان (۱۳۸۴)، فرهنگ واژگان لکی به فارسی، افلاک، خرم‌آباد.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۳)، منطق‌الطیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران.
- عنصری (۱۳۶۳)، دیوان عنصری بلخی، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، سنائی، تهران.
- عیوقی (۱۳۴۳)، ورقه و گلشاه، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، دانشگاه تهران، تهران.
- فرخی، ابوالحسن علی (۱۳۴۹)، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، اقبال، تهران.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق و دیگران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۸ جلد.
- فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶)، فارسی هروی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- قرآن قدس (۱۳۶۴)، به کوشش علی رواقی، مؤسسه فرهنگی محمد رواقی، تهران، ۲ جلد.
- قزوینی، یادداشت‌ها، ← افشار، ایرج.
- قطران، ابومنصور (۱۳۳۳)، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، شفق، تبریز.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۸۲)، «بررسی فرآیند تشدید در زبان فارسی»، جشن‌نامه دکتر علی اشرف صادقی، هرمس، تهران، ص ۳۴۱-۳۷۸.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به تصحیح الکساندر گواخاریا و ماخالی تودوا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- مافروخی، مفصل‌بن سعد (۱۳۱۲)، محاسن اصفهان، به تصحیح جلال‌الدین حسینی طهرانی، اقبال، تهران.
- متینی، جلال (۱۳۵۵ = ۲۵۳۵)، «رسم الخط بخشی از شرح تعرف»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال ۱۲، شماره ۱، ص ۱-۱۸.
- مختاری، عثمان (۱۳۴۱)، دیوان، به تصحیح جلال‌الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- مفتی مرادآبادی، محمد سعدالله (۱۳۸۹)، میزان الافکار، همراه معیار اشعار نصیرالدین طوسی، به تصحیح محمد فشارکی، میراث مکتوب، تهران.
- ملک‌زاده، محمدجعفر (۱۳۸۰)، فرهنگ زرقان، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- منوچهری، ابوالنجم احمد (۱۳۷۰)، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۳۶-۱۳۴۶)، کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران، تهران، ۱۰ جلد.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۹۲۵، ۱۹۲۹، ۱۹۳۳)، مثنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، لوزاک، لندن، شش دفتر در ۳ مجلد.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل (۱۳۳۹)، کشف الاسرار و عده الابرار، به تصحیح علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران، تهران، ۱۰ جلد.
- میسری (۱۳۶۶)، دانشنامه میسری، به تصحیح برات زنجانی، مؤسسه اسلامی دانشگاه مکیل، تهران.
- ناصرخسرو، ابومعین حمیدالدین (۱۳۰۴-۱۳۰۷)، دیوان، به تصحیح سید نصرالله تقوی و دیگران، مطبوعه مجلس، تهران.
- ناصرخسرو، ابومعین حمیدالدین (۱۳۵۳)، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران.

نجم‌الغنی خان (۱۹۱۹)، نهج الادب، مطبع منشی نول‌کشور، لکهنو (هند).

نصیرالدین طوسی ← طوسی.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۹۶۵)، لیلی و مجنون، به تصحیح اژدرعلی اوغلی علی‌اصغرزاده، مسکو.

نیرومند، محمدباقر (۱۳۵۵ = ۲۵۳۵)، واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، فرهنگستان زبان ایران، تهران.

نیشابوری، ابواسحاق (۱۳۴۰)، قصص الانبیاء، به تصحیح حبیب یغمایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

نیشابوری، ابوبکر عتیق (۱۳۳۸)، ترجمه و قصه‌های قرآن، به تصحیح یحیی مهدوی و مهدی بیانی،

دانشگاه تهران، تهران، ۲ جلد.

وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۱)، «بررسی تشدید از دید علمی و حل یک مشکل املائی»، رشد ادب

فارسی، سال ۷، شماره مسلسل ۲۹-۳۰، تابستان و پاییز؛ نیز ← همان (۱۳۷۶)، در قلمرو زبان و

ادبیات فارسی، محقق، مشهد.

هروی، ابومنصور موفق، الانبیه عن حقائق الادویه ← صادقی ۱۳۸۸.

یاحقی، محمدجعفر (زیر نظر) (۱۳۷۲-۱۳۷۵)، فرهنگنامه قرآنی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۵ جلد.

یاقوت، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۸۶۶)، معجم البلدان، به تصحیح فردیناند ووستنفلد، لایپزیک، چاپ

افست، ۱۹۶۵، کتابفروشی اسدی، تهران، ۶ جلد.

Azami, Ch. & G. Windfuhr (1972), *A Dictionary of Sangesari with a Grammatical Outline*, Tehran, SHERKAT-e SAHAMI-YE KETABHA-YE JIBI.

Bartholomae, Ch. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, 2nd ed, 1961, Berlin, Walter de Gruyter.

Blochmann, H. (1872), *The Prosody of the Persians according to Saifi, Jami, and Other Writers*. 2nd printing, 1970, St. Leonards, Ad Orientem Ltd. and Amsterdam, Philo Press.

Boyce, M. (1977), *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Tehran-Liège, Brill.

Crystal, D. (2008), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, sixth ed, Oxford, Blackwell.

Döerfer, G. (1963), *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, Wiesbaden, Franz Steiner, 4 volumes.

Dubois, J. & al. (1973), *Dictionnaire de linguistique*, Paris, Larousse.

- HORN, P. (1893), *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, 2nd printing, Georg Olms, Hildesheim, New York, 1974.
- HÜBSCHMANN, H. (1895), *Persische Studien*, Strassburg, Trübner.
- LAZARD, G. (1963), *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris, Klincksieck.
- MACKENZIE, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.
- MAYRHOFER, M. (1956-1980), *Kurzgefasstes etymologisches Wörterbuch des Altindischen, A Concise Etymological Sanskrit Dictionary*, Heidelberg, C. Winter-Universitätsverlag.
- NYBERG, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, Wiesbaden, O. Harrassowitz.
- Rix, H. (ed.) (2001), *Lexikon der Indogermanischen Verben*, Wiesbaden, L. Reichert.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی